

## دستور نقش و ارجاع و دستوری‌شدگی شواهدی از معین‌شدگی در فارسی

فرهاد معزی‌پور (دانشگاه صنعتی شاهرود، شاهرود، ایران) (نویسنده مسئول)

صص: ۱۳۷-۱۸۸

### چکیده:

دستوری‌شدگی فرایندی است که منجر به شکل‌گیری واحدهای دستوری از منابع واژگانی می‌شود یا به موجب آن واحدهای دستوری در یک زبان، دستوری‌تر می‌شوند. یافتن مصادیق دستوری‌شده در زبان فارسی پیشتر موضوع پژوهش‌های زبان‌شناختی متعددی بوده است، اما آنچه که در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرد پاسخ به این پرسش است که چگونه می‌توان از قابلیت‌های دستور نقش و ارجاع<sup>۱</sup> به عنوان یک چارچوب دستوری نقش‌گرا برای نمایش درجات متفاوت دستوری‌شدگی استفاده کرد؟ پژوهش حاضر، نظری است و نگارنده برای پاسخ به پرسش مذکور، چهار فعل معین در زبان فارسی شامل «باید»، «خواستن»، «داشتن» و «توانستن» را برمی‌گزیند تا با بررسی رفتارهای واژی-نحویشان که بازتاب درجات متفاوتی از معین‌شدگی<sup>۲</sup> آنها برای نمایش نمود، وجهیت و زمان می‌باشد، قابلیت‌های نحوی دستور نقش و ارجاع را در بازنمایی صوری دستوری‌شدگی به تصویر کشد. طبیعتاً چارچوب نظری اتخاذشده در این پژوهش دستور نقش و ارجاع است و هدف، آزمودن سازوکارهای نحوی در این انگاره دستوری از جمله ساخت لایه‌ای بند<sup>۳</sup> مشتمل بر فرافکنی سازه‌ای<sup>۴</sup> و فرافکنی عملگر<sup>۵</sup>، و روابط پیوند-شبهه<sup>۶</sup> برای نمایش صوری دستوری‌شدگی می‌باشد.

1. Role and Reference Grammar
2. auxiliatation
3. layered structure of the clause
4. constituent projection
5. operator projection
6. Juncture-nexus relations

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۰۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۰۷

کلمات کلیدی: دستوری‌شدگی، دستور نقش و ارجاع، فعل معین، فارسی

#### ۱. مقدمه

سخن در باب دستوری‌شدگی بسیار و مجال در این جستار بس اندک که بتوان به قلم‌فرسایی پرداخت. در تعریف دستوری‌شدگی، پژوهشگران از مفاهیم و رویکردهای گوناگونی بهره‌جسته‌اند به گونه‌ای که ارائه یک تعریف منسجم و یک‌دست از آن محال می‌نماید؛ با این وجود، در بررسی پیشینه پژوهشی این حوزه، عمدتاً با تعریفی روبه‌رو می‌شویم که می‌توان آن را پایه این پژوهش قرار داد: دستوری‌شدگی بخشی از مطالعه تغییرات زبان است که به چگونگی تغییر واحدهای واژگانی برای ایفای نقش‌های دستوری یا بروز نقش(های) دستوری جدید توسط واحدهای دستوری در یک زبان می‌پردازد (Hopper & Traugott, 2003: 2). در این پدیده، واحدهای واژگانی به تبع برخورداری از هویت معنایی مستقل و استقلال نحوی منتج از آن، به تدریج و تحت تأثیر فرایندهایی چون رنگ‌باختگی معنایی<sup>۱</sup> از میزان استقلال نحویشان کاسته می‌شود به گونه‌ای که در طول تحولات یک زبان، یک واحد واژگانی به یک وند دستوری تغییر ماهیت می‌دهد. از نمونه‌های دستوری‌شده در زبان فارسی می‌توان از پس‌اضافه واژه‌بستی «را»، پیشوند نمودنمای «می» و افعال معین نام برد. همچنان که از عنوان این پژوهش برمی‌آید، هدف اصلی در این مقاله بررسی چگونگی رخداد فرایند دستوری‌شدگی در ارتباط با افعال معین فارسی نیست چراکه این موضوع پیشتر در مطالعات دیگری مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که به نمونه‌هایی از آن در بخش ۲ این مقاله خواهیم پرداخت. هدف اصلی در این پژوهش، محک زدن سازوکارهای نحوی تعریف شده در دستور نقش و ارجاع (Van Valin & LaPolla, 1997; Van Valin, 2005) به عنوان یک انگاره دستوری نقش‌گرا در نمایش صورتی دستوری‌شدگی است. در کتاب دست‌نامه دستوری‌شدگی اکسفورد (Narrog & Heine, 2011)، در بخش‌های جداگانه‌ای به چگونگی برخورد با فرایند دستوری‌شدگی در نظریه‌های مختلف دستوری چون دستور زایشی، دستور ساخت‌مند و دستور شناختی پرداخته شده است، اما هیچ مقاله‌ای را در این اثر نمی‌توان یافت که به چگونگی رویارویی انگاره‌های نقش‌گرا چون دستور نقش و

1. semantic bleaching

ارجاع با پدیده دستوری‌شدگی پرداخته باشد گرچه مطالعاتی در باب دستوری‌شدگی بر پایه دستور نقش و ارجاع انجام گرفته است (ر.ک. Kailuweit et al. 2008).

آنچه که نگارنده را بر آن می‌دارد که دستور نقش و ارجاع را به عنوان چارچوب نظری خویش و نیز چارچوبی برای محک‌سازوکارهای نحوی آن به‌منظور نمایش صوری دستوری‌شدگی برگزیند، وجود ساخت لایه‌ای بند در حوزه نحو این چارچوب نظری می‌باشد. معرفی ساخت لایه‌ای بند را عجزاً به بخش ۳ ماکول و در اینجا تنها به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که نمایش صوری ساخت لایه‌ای بند در دستور نقش و ارجاع شامل فرافکنی سازه‌ای و فرافکنی عملگر می‌شود. این دو خود از جمله ابزارهایی نحوی موجود در انگاره دستور نقش و ارجاع می‌باشند که به باور این نگارنده می‌توانند در نمایش صوری دستوری‌شدگی مؤثر واقع شوند. علاوه بر این ابزارهای نحوی، دستور نقش و ارجاع مجهز به یک نظریه اتصال بند<sup>۱</sup> است که به‌وضوح می‌تواند میزان وابستگی نحوی میان سازه‌های زبانی را که از درجه متفاوت دستوری‌شدگی آنها حکایت دارد، نمایان سازد. نگارنده به‌منظور نمایش این توانمندی‌ها در دستور نقش و ارجاع، چهار فعل معین «باید»، «خواستن»، «داشتن» و «توانستن» را برمی‌گزیند تا با به‌کارگیری ابزارهای نحوی فوق، جایگاه این عناصر و میزان مشارکت آنها در بازنمایی ساخت لایه‌ای بند فارسی را که بازتاب درجه‌های متفاوت معین‌شدگی آنها می‌باشد، تعیین کند.

## ۲. معین‌شدگی در فارسی: نگاهی به پیشینه پژوهش

افعال معین فارسی همواره مورد توجه دستورنویسان سنتی و زبان‌شناسان بوده‌اند و از زوایای مختلف و در چارچوب نظریه‌های زبان‌شناختی گوناگون مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. طبیعتاً امکان پرداختن به تمامی این آثار که اختصاص حجم قابل‌توجهی از مقاله را می‌طلبد، میسر نیست، لذا نگارنده اجباراً از این پیشینه عمدتاً مطالبی را برمی‌گزیند که مشخصاً روند دستوری‌شدگی افعال معین در زبان فارسی را دستور کار خود قرار داده‌اند، همان فرایندی که داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶) از آن به پیروی از کوتوا (Kuteva, 2001) ذیل عنوان معین-شدگی نام می‌برند. داوری و نغزگوی کهن (Ibid) تنها اثر جامعی است که به بررسی روند معین‌شدگی افعال معین در زبان فارسی می‌پردازد. آنها با به‌کارگیری چارچوب هاینه (Heine,

1. clause linkage

1993) سعی در پرده‌برداری از طرح‌واره‌های رویدادی دارند که منشاء معین‌شدگی در این افعال واقع شده‌اند.

## ۱-۲ «بایستن: باید»

داوری (۱۳۹۴) به سیر تحول تاریخی «باید» از دوره فارسی باستان تا دوره فارسی معاصر می‌پردازد. ریشه این فعل معین و جهی در دوره باستان فعل واژگانی حرکتی *ay-* به معنی «رفتن» است. نخستین نشانه‌های وجهیت در این فعل در دوره میانه رؤیت می‌شود جایی که فعل *abāyēd* برای بیان معانی انتزاعی و ذهنی شده «لازم بودن، مناسب بودن، اندازه بودن» به کار می‌رود. این امر منجر به تغییر در ساختار متمم می‌شود به گونه‌ای که متمم فعل حرکتی از هستارهای شیئی و مکانی به هستارهای کنشی تغییر می‌یابد؛ به عبارت دیگر، در دوره میانه، مصدر که حاوی معنی کنش است در نقش متمم فعل *abāyēd* ظاهر می‌شود. این مشاهده حاکی از آن است که در این دوره، وجهیت اجبار، تنها کنش را دربرمی‌گیرد بی‌آنکه کنشگر خاصی را تحت‌تأثیر نیروی اجبار قرار دهد؛ این نوع از وجهیت در مقاله داوری و وجهیت کنش‌محور نام می‌گیرد که مقدمات پیدایش وجهیت کنشگر‌محور را در دوره‌های مؤخر زبان فارسی فراهم می‌آورد. به اعتقاد داوری، در دوره میانه و تحت‌تأثیر معین‌شدگی، فعل *abāyēd* دو مسیر متفاوت را پیموده است. در مسیر نخست، متمم مصدری این فعل به متمم زمان‌دار تغییر یافته است. این تحول خود منجر به صیغگان صرفی ناقص در این فعل شده است به گونه‌ای که در فارسی امروز این فعل تنها به صورت سوم شخص ظاهر می‌شود، به عنوان مثال در جمله «باید برم» که مبین وجهیت کنشگر‌محور است، یعنی تحقق کنش معطوف به زمان آینده است و بر کنشگر جمله اعمال می‌شود. اما مسیر دوم تغییراتی را دربرمی‌گیرد که به موجب آن، مصدر کامل تحت‌تأثیر سایش آوایی جای خود را به مصدر مرخم می‌دهد؛ این رخداد همان وجهیت کنش‌محور است که نمونه‌های آن در فارسی معاصر را در جملاتی چون «باید رفت» می‌توان مشاهده کرد.

۱. محمودی‌بختیاری (۱۳۸۷) شواهدی از نظم و نثر فارسی کلاسیک به دست می‌دهد که در آنها «باید» چون «شاید» در صیغگان شمار و شخص صرف می‌شود. وی اظهار می‌کند که صورت‌های «بایم، باییم، بایید» احتمالاً صورت‌هایی باشند که در نتیجه قیاس با صورت‌های صرف‌شده «شاید» شکل یافته‌اند.

## ۲-۲ «خواستن»

فعل «خواستن» در زبان فارسی یک فعل واژگانی متعدی است، علاوه بر این، فعل «خواستن» می‌تواند در مقام یک فعل معین برای نمایش وجهیت اراده و نیز صرف آینده ترکیبی<sup>۱</sup> ظاهر شود. داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۵) به چگونگی تکوین این فعل در نقش فعل معین می‌پردازند. نخستین کاربردهای فعل «خواستن» در مقام یک فعل وجهی در دورهٔ میانه رؤیت می‌شود. در این دوره، فعل «خواستن» که از ریشهٔ \*xuaaz\* در فارسی باستان به معنی «طلب» و «میل» نشأت می‌گیرد، حامل معنی واژگانی بوده است. از دیگر معانی پربسامد این فعل در دورهٔ میانه «به‌حضور فراخواندن» است که بی‌شک در روند تکوین این فعل در مقام فعل وجهی تأثیرگذار بوده است. این معنی، «تصویری از مفهوم دستوری «تقاضا» و «امر» را به‌نمایش می‌گذارد» (ص. ۶۸). نویسندگان بر این باورند که فعل «خواستن» به دلیل برخوردار از معنی امر ابتدا برای نمایش وجهیت کنشگر محور به‌کار گرفته شده و سپس در مسیر دستوری شدگی خود برای نمایش وجهیت گوینده محور - که بیان تمایل گوینده در تحقق یک رویداد است - به ایفای نقش پرداخته است. وجهیت‌نمایی در فعل «خواستن» پیامدهای نحوی‌ای برای این فعل در دورهٔ میانه به‌همراه داشته است به‌گونه‌ای که کاربرد این فعل چه در نقش وجهیت کنشگر محور (در معنی امر یا تقاضا) و چه در نقش وجهیت گوینده محور (در معنی اراده و تمایل) منجر به پذیرش متمم‌های بندی از طرف این فعل شده است که به تدریج با افزایش نقش وجهیت‌نمایی آن در اوایل دورهٔ فارسی کلاسیک، این فعل متمم‌های مصدری را نیز به گزینه‌های خود افزوده است. بنابراین، در این دوره با دو ساخت مشخص روبه‌رو هستیم: ۱. ساختی که در آن فعل «خواستن»، متمم بندی زمان‌دار می‌پذیرد که این ساخت مشخصاً برای نمایش وجهیت اراده به‌کار گرفته شده و تا دورهٔ فارسی معاصر ادامه یافته است، ۲. ساختی که در آن فعل «خواستن»، متمم مصدری (چه مصدر کامل و چه مرخم) پذیرفته است که این ساخت در انتقال هم‌زمان معنی اراده و بازنمایی زمان آینده با ایهام روبه‌رو بوده است، گرچه در ادامهٔ مسیر دستوری شدگی و تحت‌تأثیر فرایند خاص شدگی<sup>۲</sup> و به‌تبع آن، سایش آوایی (حذف نشانهٔ مصدری) برای نمایش زمان آینده در دورهٔ معاصر به‌کار گرفته شده

1. periphrastic future  
2. specialization

است. از منظر تاریخی پیدایش آینده ترکیبی در زبان فارسی موضوع مطالعات دیگری نیز بوده است (سبزواری، ۱۳۸۳؛ Jahani, 2008؛ Lenepveu-Hotz, 2010).

گفتنی است که ترکیب «خواه + شناسه تصریف + مصدر کامل/مصدر مرخم» در اوایل دوره فارسی کلاسیک قابلیت ایفای نقش هم در مقام یک فعل وجهی (برای افاده معنی اراده) و هم یک فعل برای ارجاع به زمان آینده نیت-محور<sup>۱</sup> را داشته است، اما همان‌گونه که جهانی (Jahani, 2008: 165) گزارش می‌دهد کاربرد این ترکیب در اواخر دوره کلاسیک بیشتر به سمت آینده پیش‌بینی‌محور<sup>۲</sup> معطوف شده است به‌گونه‌ای که در دوره فارسی معاصر با تثبیت مصدر مرخم به عنوان متمم فعل «خواستن» در این ترکیب، آنچه که ما اکنون زمان آینده می-خوانیم شکل می‌گیرد. مثال‌های (۱)-(۳) که از دوره فارسی کلاسیک می‌باشند، به ترتیب نقش فعل «خواستن» را به عنوان فعل وجهی ارادی، فعل آینده نیت‌محور و پیش‌بینی‌محور به تصویر می‌کشند.<sup>۳</sup>

(۱) خواهد که ادب آموزد به آسانی. (Lenepveu-Hotz, 2010: 89)

(۲) و این مهم که من پیش می‌گیرم لشکرها را با خویشتن نخواهم بردن جزء اندکی بنه و

تجملات پادشاهی برنخواهم داشت. (Jahani, 2008: 163)

(۳) دانست که تخت ملک پس از پدر او را نخواهد بود. (Jahani, 2008: 163)

## ۲-۳ «داشتن»

فعل «داشتن» در فارسی محاوره‌ای امروز برای نمایش نمود مستمر استفاده می‌شود. بنابر مطالعه داوری و نغزگوی کهن (Davari & Naghzygy-Kohan, 2017)، فعل «داشتن» در دوره باستان معنی مالکیت نداشته است، اما سیر تحولات واژگانی این فعل از دوره باستان تا دوره معاصر به‌گونه‌ای بوده است که بافت لازم را برای معین‌شدگی این فعل و نمایش نمود مستمر در زبان فارسی فراهم ساخته است. بیان مالکیت توسط این فعل نخست در دوره میانه رؤیت می‌شود که البته زیربنای معنایی آن را در دوره باستان و در افعالی که نمایانگر

1. intention-based future

2. prediction-based future

۳. غفارثرم و باتیا (Ghafar Samar & Bhatia, 2017) بر این باورند که فعل «خواستن» در ساخت آینده ترکیبی به دلیل بسامد وقوع کم و محدود بودن آن به فارسی نوشتاری، کمتر برای نمایش زمان آینده مورد استفاده قرار می‌گیرد، و در حقیقت، این ساخت «mi-xah» است که از مقبولیت بیشتری برای نمایش زمان آینده در میان فارسی‌زبانان برخوردار است.

طرح‌واره‌های مکانی بوده‌اند، می‌توان یافت. علاوه‌برآن، فعل «داشتن» در دوره باستان برای بیان معنی «در دست نگه داشتن» استفاده می‌شده است که در واقع افاده همین معنی است که بستر را برای بروز معنی مالکیت در دوره میانه، نو و معاصر فارسی مهیا کرده است چراکه «در دست نگه داشتن»، طرح‌واره مالکیت موقت یعنی تصاحب فیزیکی یک شیء ملموس را در ذهن برمی‌انگیزاند. در گام بعدی دستوری‌شدگی، با کاهش معنایی در طرح‌واره مالکیت موقت مواجه می‌شویم به شکلی که در این طرح‌واره، تصاحب ملموس و عینی به تصاحب انتزاعی یک فعالیت تغییر می‌یابد؛ این تغییر معنایی در طرح‌واره مالکیت ملموس موقت منجر به پیدایش نمود مستمر در زبان فارسی می‌شود. به اعتقاد نگارندگان، بازنمایی مفهوم استمرار توسط فعل «داشتن» تنها از طریق وجود روابط استعاری چون طرح‌واره مالکیت امکان‌پذیر نشده است. اساس این تغییر را می‌توان در بافتی نحوی یافت که در آن یک جمله مرکب حاوی بند موصولی، زمینه لازم را برای وقوع این تغییر فراهم می‌آورد (مثال ۴). در این بافت، دو بند که هسته یکی را فعل «داشتن» تشکیل می‌دهد و هسته دیگری را یک فعل حرکتی، در مجاورت یکدیگر قرار می‌گیرند به گونه‌ای که این هم‌نشینی به بازتحلیل فعل ملکی «داشتن» برای نمایش نمود مستمر منجر می‌شود.

(۴) الف. [پرده‌ای [که داشتند] باز می‌کردند]. (Davari & Naghzhuy-Kohan, 2017: )

(177)

ب. [پرده‌ای [که داشتند باز می‌کردند]]

استاجی با استناد به شواهدی از دوره باستان نشان می‌دهد که فعل واژگانی «داشتن» از ریشه \*dar\* به معنی «در دست داشتن، نگه داشتن، تصرف کردن» گرفته شده است که معنی ضمنی تملک در آنها مستتر است. وی مثال (5) از فارسی باستان را به دست می‌دهد که در آن به وضوح می‌توان کاهش معنایی این فعل را از «در دست داشتن» به مالکیت در نتیجه تصرف مشاهده کرد. در دوره میانه این فعل مشخصاً به عنوان فعل واژگانی متعدی به کار می‌رفته است (مثال 6). در این دوره، با از بین رفتن حالات صرفی دوره باستان از جمله حالت اضافی، فعل «داشتن» در قالب ساخت ملکی اسنادی<sup>۱</sup> (استفاده از فعل ربطی «بودن» و پس‌اضافه «را») برای بیان مالکیت به کار می‌رفته است (مثال 7). اما در فارسی امروز، ساخت ملکی اسنادی گرچه در

فارسی کلاسیک همچنان متداول بوده است، از بین رفته و خود را به سمت یک فعل معین برای نمایش نمود مستمر نزدیک کرده است. از مراحل میانی چگونگی تبدیل فعل واژگانی «داشتن» به فعل معین شواهدی در دست نیست، اما استاجی (Ibid) به نقل از خانلری (۱۴۴): (۱۳۷۷) بیان می‌کند که ترکیبات فعلی‌ای چون «محروم داشتن، اختلاط داشتن» در برابر «محروم کردن، اختلاط کردن» پتانسیل این فعل را برای انتقال مفهوم تداوم و استمرار نشان می‌دهند، چنانچه در دوره فارسی میانه ترکیباتی چون «گرامی داشتن، آراسته داشتن» نیز مستعمل بوده است که در آنها فعل «داشتن» به همراه اسم یا صفت، فعل مرکب می‌ساخته است (مثال ۸).<sup>۱</sup> در همین راستا، نعمت‌اللهی (Nematollahi, 2014: 112) ترکیباتی چون «برداشتن» را که در آن هم مفهوم استمرار و هم آینده قریب‌الوقوع مستتر است، منشأ فعل معین «داشتن» برای نمایش نمود مستمر می‌داند.

(5) imā dahyāva tya adam adaršiy.

این کشورهایی است که من به تصرف خود درآوردم. (استاجی، ۹: ۱۳۸۵)

(6) karm xvtāy haftān buxt 7 (haft) pus dāšt.

کرم خدای هفتان بخت هفت پسر داشت. (استاجی، ۱۰: ۱۳۸۵)

(7) ud ōy wīrāz rāy haft xwāh būd.

و آن ویراز را هفت خواهر بود. (استاجی، ۱۱: ۱۳۸۵)

(8) u-š artaxšēr pat frazandīh patigrift u garamīk dāšt.

و اردشیر به فرزندی پذیرفت و گرامی داشت. (استاجی، ۱۰: ۱۳۸۵)

## ۲-۴ «توانستن»

داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶) تنها اثری است که به بررسی معین‌شدگی فعل «توانستن» پرداخته است گرچه پژوهش‌های دیگری را می‌توان یافت که عمدتاً معانی وجهی این فعل را بررسی کرده‌اند (اخلاقی، ۱۳۸۶). لنپوو-هتس (Lenepveu-Hotz, 2010) نیز به نمونه‌هایی از فارسی کلاسیک اشاره می‌کند که در آنها فعل «توانستن» برای بازنمایی وجهیت پویا (در معنی توانمندی) و وجهیت معرفتی به‌کار رفته است.

۱. سبزواری (۷۷-۷۸: ۱۳۸۳) مثالی از زبان پهلوی ارائه می‌دهد که در آن ترکیب *spōxtag dārēd* نمونه‌ای از کاربرد فعل «داشتن» به‌عنوان فعل معین در مفهوم استمرار و تداوم را به نمایش می‌گذارد. معنی این ترکیب «دارد دور می‌کند» گزارش شده است.



داوری و نغزگوی کهن (Ibid) نشان می‌دهند که در فارسی باستان، «توانستن» که از ریشه‌ی \*tav می‌باشد، برای بیان توانایی فیزیکی فاعل در انجام یک عمل به‌کار می‌رفته است. در فارسی میانه، این فعل با حفظ معنی اولیه خود یعنی «قدرت فیزیکی» و «نیرومند بودن» نیز بر مفهوم امکان برآمده از شرایط بیرونی و نه از قوای جسمانی دلالت داشته است (مثال 9). به عبارتی دیگر، «امکان فیزیکی، عینی و وابسته به توان فیزیکی فاعل به امکانی انتزاعی برای فاعل، بدون در نظر گرفتن قدرت بدنی، برای حضور یک رخداد در دنیای بیرون تغییر ماهیت می‌دهد» (ص. ۲۸۵). فعل «توانستن» در این نقش، یک فعل معین برای نمایش امکان پویا/ریشه‌ای می‌باشد. از جمله تغییرات دیگری که در فعل «توانستن» در نتیجه معین‌شدگی آن رخ می‌دهد، بیان امکان برداشتی است که «مجموعه جهان‌های قابل دسترس را با توجه به شواهد موجود و براساس دانش، نظر، شناخت و قضاوت گوینده تعیین می‌کند» (ص. ۲۸۷). این کارکرد به ادعای داوری و نغزگوی کهن از ویژگی‌های فعل «توانستن» در دوره فارسی معاصر است در حالی که لنپو-هتس (Lenepveu-Hotz, 2010) شواهدی از دوره فارسی کلاسیک را ارائه می‌دهد که در آنها این فعل برای بیان وجهیت امکان برداشتی به‌کار رفته است (مثال ۱۰).

#### (9) kas taw nē tuwān griftan.

تو را کس نتوان گرفتن. (داوری و نغزگوی کهن، ۲۸۵: ۱۳۹۶)

(۱۰) پس تواند بود که ادریس عربی بود. (Lenepveu-Hotz, 2010: 88)

داوری و نغزگوی کهن تغییر معنایی فعل «توانستن» را از «قدرت فیزیکی» به امکان ریشه‌ای (امکان انتزاعی فاعل برای انجام کنش: وجهیت کنشگرمحور) و سپس به امکان برداشتی (فضای غیرواقعی در ذهن گوینده: وجهیت گوینده‌محور) شواهدی بر دستوری‌شدگی آن می‌دانند. با استناد به مباحث فوق می‌توان گفت که اظهار نظر اخلاقی (۱۲۸: ۱۳۸۶) مبنی بر عدم گذار فعل «توانستن» از مرحله‌ی واژگانی به فعل وجهی ناصحیح می‌باشد گرچه وی مطابق با نمودار (۱۱)، فعل «توانستن» را در مسیر دستوری‌شدگی به فعل وجهی قرار داده و کمترین درجه دستوری‌شدگی را در مقایسه با افعال «شدن» و «بایستن» به آن اختصاص می‌دهد. همایون‌فر (۱۳۹۲) نیز با به‌کارگیری مؤلفه‌های دستوری‌شدگی لمان (Lehmann, 2002) نشان می‌دهد که فعل «توانستن» به سبب نمایش کمترین درجه دستوری‌شدگی در پایین‌ترین و

فعل «شاید» به سبب نمایش بیشترین درجه دستوری‌شدگی در بالاترین نقطه نمودار مندرج در (۱۱) قرار می‌گیرند.

توانستن شدن بایستن

(۱۱) فعل واژگانی ← فعل وجهی (اخلاقی، ۱۲۸: ۱۳۸۶)

### ۳-۰ چارچوب نظری

دستور نقش و ارجاع (Van Valin & LaPolla, 1997; Van Valin, 2005) از جمله چارچوب‌های دستوری نقش‌گرا است که تعامل میان معنی/نقش و صورت را کانون تبیین‌های دستوری خود قرار می‌دهد. برخلاف انگاره‌های صورت‌گرا چون دستور زایشی، نحو خودمختار در این چارچوب نظری جایگاهی ندارد و تنها زائیده معنی و نقش ساخت‌های دستوری می‌باشد. دستور نقش و ارجاع بر کفایت رده‌شناختی تأکید می‌ورزد؛ به عبارتی دیگر، اصول ارائه‌شده در این انگاره دستوری قابلیت توصیف و تبیین زبان‌های مختلف را داراست. دو حوزه اصلی در این چارچوب، حوزه‌های نحو و معنی‌شناسی می‌باشند که در رویارویی این دو حوزه، جنبه‌های کاربردشناختی چون ساخت اطلاع نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. روابط دستوری در این چارچوب اهمیت ویژه‌ای دارد و به کارگیری مفاهیم معناشناختی مانند فرانش‌های معنایی<sup>۱</sup> منجر به تعریف مفهوم موضوع نحوی ترجیحی<sup>۲</sup> می‌شود که در زبان‌های مفعولی چون فارسی همان اصطلاح سستی فاعل می‌باشد. گفتنی است که در دستور نقش و ارجاع، لایه‌های انتزاعی نحوی وجود ندارند، از این‌روست که مفاهیمی چون حرکت و رد که از مفاهیم دستور زایشی می‌باشند، در تبیین‌های دستوری کاربرد ندارند. همان‌طوری که در مقدمه مقاله اشاره شد، در بررسی معین‌شدگی افعال موردنظر در این پژوهش، تنها به معیارهای واژی-نحوی آنها می‌پردازیم که لازمه آن به کارگیری ابزارهای نحوی در دستور نقش و ارجاع می‌باشد. این ابزارهای نحوی شامل ساخت لایه‌ای بند مشتمل بر فرافکنی سازه‌ای، فرافکنی عملگر و روابط شبکه-پیوند می‌باشند که در زیربخش‌های ذیل معرفی می‌شوند.

1. semantic macroroles  
2. privileged syntactic argument

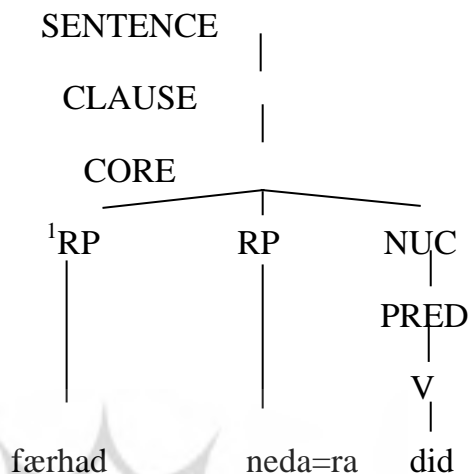
## ۳-۱ ساخت لایه‌ای بند

بازنمایی نحوی یک جمله در دستور نقش و ارجاع مستلزم رسم یک نمودار درختی می‌باشد که شالوده آن روابط سلسله‌مراتبی میان محمول و موضوع‌ها و غیرموضوع‌ها می‌باشد. این بازنمایی نحوی ساخت لایه‌ای بند نام دارد و متشکل است از هسته<sup>۱</sup>، مرکز<sup>۲</sup> و بند. این عناصر در ساخت لایه‌ای بند برپایه مفاهیم معناشناختی تعریف می‌شوند؛ هسته همان محمول است که در کنار موضوع‌های خود، مرکز را می‌سازد. مجموع محمول، موضوع‌ها و عناصر غیرموضوعی چون افزوده‌های زمانی و مکانی بند را می‌سازند. ساخت لایه‌ای بند از یک طرف نمایشگر مقوله‌های ارجاعی مانند فعل (محمول) و اسم (موضوع) می‌باشد که از آن ذیل عنوان فرافکنی سازه‌ای نام می‌برند و از طرف دیگر، نمایشگر مقوله‌های نقشی/عملگرها چون زمان، نمود، جهت و غیره می‌باشد که در فرافکنی دیگری تحت عنوان فرافکنی عملگر بازنمایی می‌شوند. شکل ۱ ساخت لایه‌ای بند را در یک جمله ساده فارسی چون *فرهاد ندا را دید* نشان می‌دهد.

همانطور که اشاره شد، مقوله‌های نقشی در ساخت لایه‌ای بند در فرافکنی عملگر بازنمایی می‌شوند. در فرافکنی عملگر، مقوله‌های نقشی می‌توانند لایه‌ای مختلفی از بند را تحت سیطره خود داشته باشند. عملگرها بسته به سیطره عملکرد خود به سه دسته هسته‌ای، مرکزی و بندی تقسیم می‌شوند. عملگرهای هسته‌ای، بر هسته بند سیطره دارند و عمل، رویداد یا حالتی را که توسط هسته بیان می‌شود، توصیف می‌کنند بدون آنکه موضوع‌ها را تحت تأثیر خود قرار دهند (Van Valin, 2005: 9). عملگرهای مرکزی شامل نمود، منفی‌سازها و جهت‌نماها<sup>۳</sup> می‌باشند. جهت ریشه‌ای، کمیت‌نمایی رویداد<sup>۴</sup>، منفی‌سازها و جهت‌نماها در طبقه عملگرهای مرکزی قرار می‌گیرند. نشانه‌های نفی و جهت‌نماها می‌توانند هر دو لایه هسته و مرکز را با توجه به معنی‌شناسی جمله در سیطره خود داشته باشند. عملگرهای بندی شامل وضعیت<sup>۵</sup>، زمان، گواه-نمایی و نیروی منظوری می‌شوند. وضعیت خود مشتمل است بر جهت برداشتی و منفی-سازی بیرونی که از طریق آن تمام یک گزاره منفی می‌شود. بنابراین منفی‌سازها نه تنها به عنوان یک عملگر جهان‌شمول قلمداد می‌شوند، بلکه این قابلیت را دارند که هر سه لایه از ساخت

- 
1. nucleus (NUC)
  2. core
  3. directionals
  4. event quantification
  5. status (STA)

بند را تحت سیطره خود قرار دهند. عملگرهای هسته‌ای، مرکزی و بندی در (۱۲) منظور شده‌اند.



شکل ۱- فرافکنی سازه‌ای در ساخت لایه‌ای بند فارسی

(۱۲) عملگرها در دستور نقش و ارجاع: (Van Valin, 2005: 9)

عملگرهای هسته‌ای:

نمود

منفی‌سازی

جهت‌نماها (مواردی که جهت یک کنش یا رویداد را بدون ارجاع به موضوع‌ها

توصیف می‌کنند).

عملگرهای مرکزی:

جهت‌نماها (مواردی که مسیر یا حرکت یکی از موضوع‌ها را به سمت یک موضوع دیگر یا

گوینده توصیف می‌کنند).

وجهیت ریشه‌ای (افعال وجهی در معنی توانمندی، اجازه و الزام)

منفی‌سازی درونی (منفی‌سازی با سیطره محدود)

عملگرهای بندی:

1. reference phrase

وضعیت (منفی‌سازی بیرونی، وجهیت برداشتی)

زمان

گواه‌نماها

نیروی منظوری

برای سهولت در انتقال مطالب آتی، فرافکنی ساخت سازه‌ای در جملهٔ *فرهاد ندا را ندیده بود* را در شکل ۲ ترسیم می‌کنیم. همان‌گونه که دیده می‌شود، پسوند «e» در کنار فعل معین «بودن» به‌عنوان نشانه‌های نمود کامل، هستهٔ بند را توصیف می‌کنند. فعل «بودن» که تصریف زمان گذشته را در خود دارد، به‌تنهایی به‌عنوان یک عملگر بندی ظاهر می‌شود. از آنجایی که بافت مشخصی برای تعیین سیطرهٔ نشانهٔ منفی‌ساز «ne» نداریم، آن را به صورت پیش‌فرض، یک عملگر بندی در نظر می‌گیریم، یعنی کل گزارهٔ بیان‌شده در نتیجهٔ عملکرد این پیشوند منفی می‌شود. گفتنی است که فعل «بودن» به این دلیل که هم در تشکیل هستهٔ بند شرکت داشته و هم در نمایش نمود و زمان دخیل بوده، توأمان در فرافکنی سازه‌ای و فرافکنی عملگر بازنمایی می‌شود. نکتهٔ دیگری که باید به آن توجه کرد نمایش نیروی منظوری در زبان فارسی است. نیروی منظوری در جملهٔ موردنظر بیان یک گزارهٔ خبری است که نمی‌توان برای آن تظاهر نحوی یا ساخت‌وازی آشکار در فرافکنی عملگر پیدا کرد. در زبان فارسی به‌دلیل برخورداری از آرایش سازه‌ای آزاد نمی‌توان به‌منظور تعیین نیروی منظوری جمله به ترتیب فاعل و فعل استناد کرد، درحالی که همین ویژگی در زبان انگلیسی به‌دلیل نحو غیرمنعطف در مقایسه با زبان فارسی کارساز است (Van Valin & LaPolla, 1997: 42).

### ۲-۳ شبکه و پیوند در دستور نقش و ارجاع

جملات مرکب در دستور نقش و ارجاع از ترکیب واحدهای زبانی در سه سطح هسته‌ای، مرکزی و بندی شکل می‌گیرند. محل اتصال این واحدها در این انگاره پیوند نامیده می‌شود. از طرفی دیگر، روابط معنایی شکل‌گرفته میان واحدهای نحوی متصل‌شده در سه سطح هسته، مرکز و بند، شبکه نامیده می‌شود. شبکه‌های معنایی در جملات به سه دسته هم‌پایگی<sup>۱</sup>، وابستگی<sup>۲</sup> و شبه‌وابستگی<sup>۳</sup> تقسیم می‌شوند. هم‌پایگی آن شبکه معنایی است که در آن دو واحد

1. coordination
2. subordination
3. cosubordination

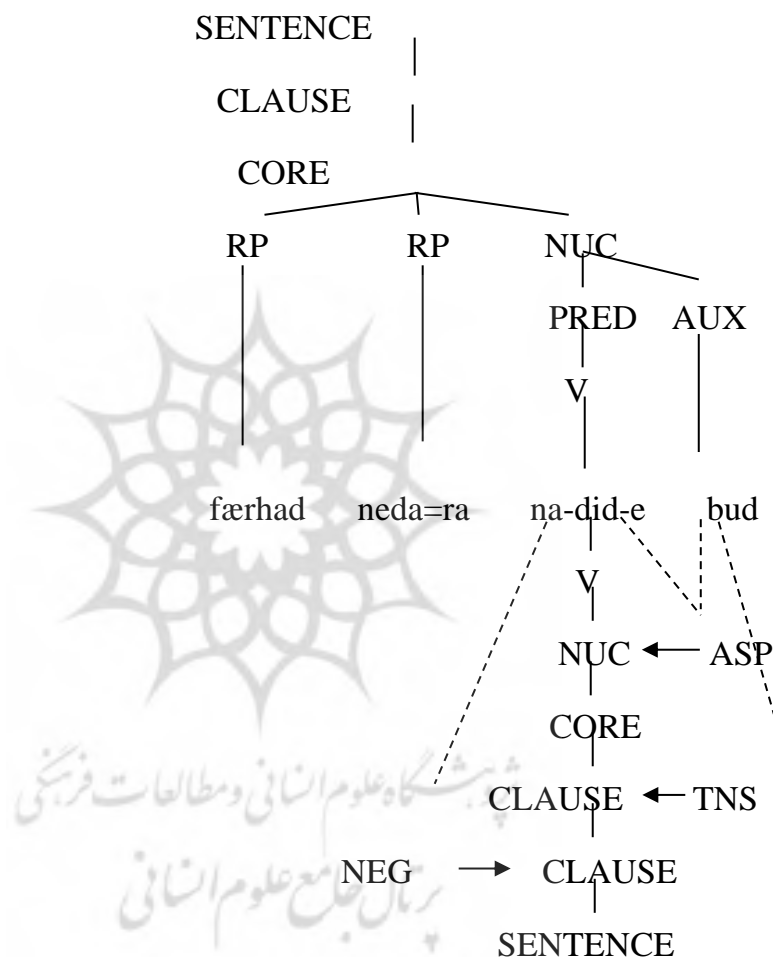
زبانی مستقل و غیردرونی<sup>۱</sup> به یکدیگر متصل می‌شوند. در وابستگی، یک واحد زبانی در درون دیگری لانه‌گیری می‌کند، پس از منظر معنایی و نحوی مستقل نیست. در شبه‌وابستگی، یک واحد بر دیگری به‌لحاظ دستوری متکی است ولی از منظر معنایی مستقل می‌باشد، لذا درونه-گیری مطرح نیست. در شبه‌وابستگی، دو واحد زبانی ملزم به تسهیم اجباری عملگرهای دستوری می‌باشند (Van Valin, 2005: 187). ترسیم بازنمایی نحوی شبکه‌های معنایی در سطوح لایه‌ای بند، حجم زیادی از مقاله را اشغال می‌کند، لذا به‌ناچار تنها به ترسیم دو نمونه از پیوندهای هسته‌ای و مرکزی در زبان انگلیسی می‌پردازیم.

در پیوند هسته‌ای، دو یا چند هسته برای تشکیل یک مرکز واحد با هم ترکیب می‌شوند. هیچ یک از هسته‌های ترکیب‌شده ساخت موضوعی مستقلی ندارند و همه در کنار هم برای تشکیل یک ساخت موضوعی واحد برای یک مرکز ترکیب می‌شوند. در شکل ۳ می‌توان دید که دو هسته مستقل با هم یک محمول مرکب یعنی *force open* را تشکیل می‌دهند. این محمول با فرافکنی موضوع‌های *John* و *door* در ساخت لایه‌ای بند، یک مرکز مستقل و یگانه تشکیل می‌دهد. در این شکل، وجهیت می‌تواند به‌عنوان عملگر اجباری تسهیم‌شده قلمداد شود که اساس شکل‌گیری شبه‌وابستگی می‌باشد. فرضاً اگر جمله *John must force open the door* را در نظر بگیریم، عملگر وجهی *must* بر هر دو هسته سیطره دارد.

در پیوند مرکزی، دو یا چند مرکز برای تشکیل یک بند واحد ترکیب می‌شوند. در این نوع از پیوند بر خلاف پیوند هسته‌ای، هر مرکز می‌تواند ساخت موضوعی مستقل خود را داشته باشد، اما یک موضوع معنایی تسهیم‌شده، شرط شکل‌گیری پیوند مرکزی می‌باشد. این موضوع معنایی تنها در ساخت منطقی<sup>۲</sup> بازنمایی می‌شود و امکان نمایش آن در ساخت لایه‌ای بند هر دو مرکز وجود ندارد. ساخت کنترلی در زبان انگلیسی، نمونه‌ای از پیوند مرکزی است که در شکل ۴ دیده می‌شود. در این شکل، *Bill* موضوع معنایی تسهیم‌شده میان دو مرکز است، گرچه تنها به‌عنوان موضوع نحوی در ساخت لایه‌ای اولین مرکز نمایش داده شده است. شبکه معنایی در این مثال از نوع هم‌پایگی می‌باشد چراکه فعل *must* تنها بر محمول *tell* سیطره دارد و محمول *wash* را تحت سیطره خود قرار نمی‌دهد. لازم به تأکید است که شرط شبه-وابستگی یعنی تسهیم اجباری عملگر باید در سطح یکسانی از پیوند محقق شود؛ به‌عنوان

1. non-embedded  
2. logical structure

مثال، پیوند مرکزی تنها زمانی از نوع شبه‌وابستگی می‌باشد که با تسهیم اجباری عملگرهای مرکزی مواجه باشیم. عملگرهای بندی در پیوند مرکزی آزادانه میان مرکزها تسهیم شوند، مانند عملگرهای زمان و نیروی منظوری در مثال زیر که میان هر دو مرکز مشترک هستند.

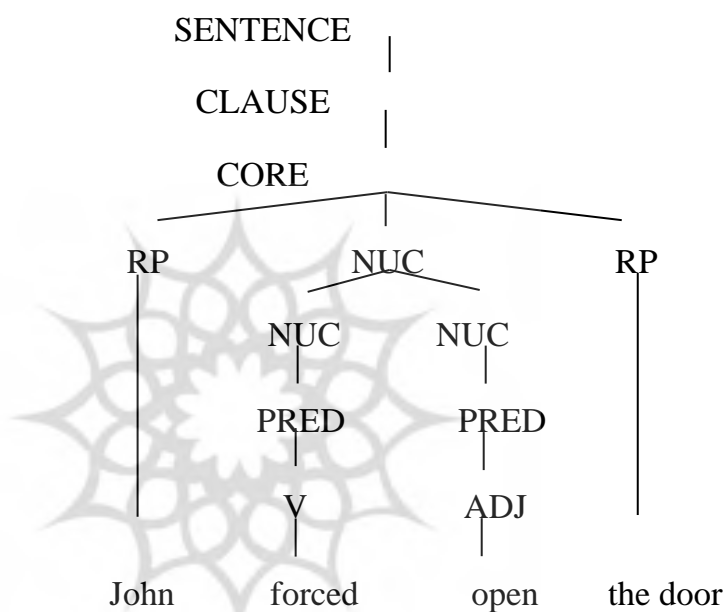


شکل ۲- فرافکنی سازه‌ای و عملگر در ساخت لایه‌ای بند فارسی

آنچه که روابط پیوند- شبکه را برای نمایش دستوری شدگی افعال معین فارسی کارآمد می‌سازد، سلسله‌مراتب روابط میان‌بندی<sup>۱</sup> است که میزان انسجام و پیوستگی میان واحدهایی را که

1. interclausal relations hierarchy

به هم می‌پیوندند نمایش می‌دهد. این سلسله‌مراتب در شکل ۵ نمایش داده می‌شود. هرچه میزان انسجام معنایی میان واحدهای پیوندی بیشتر باشد، طبیعتاً میزان وابستگی نحوی میان آنها افزایش می‌یابد و نوع رابطه پیوند- شبکه از مقوله‌های فوقانی این سلسله‌مراتب انتخاب می‌شود و بالعکس. به عبارتی دیگر، میزان وابستگی نحوی بیشتر میان واحدهای پیوندی، از منظر معناشناختی، با تک‌گزاره‌ای بودن و تک‌رویدادی بودن آنها واحدها ارتباط مستقیم می‌یابد.



شکل ۳- شبه‌وابستگی هسته‌ای در انگلیسی (Van Valin & LaPolla, 1997: 443)

#### ۴-۱ تحلیل داده‌ها

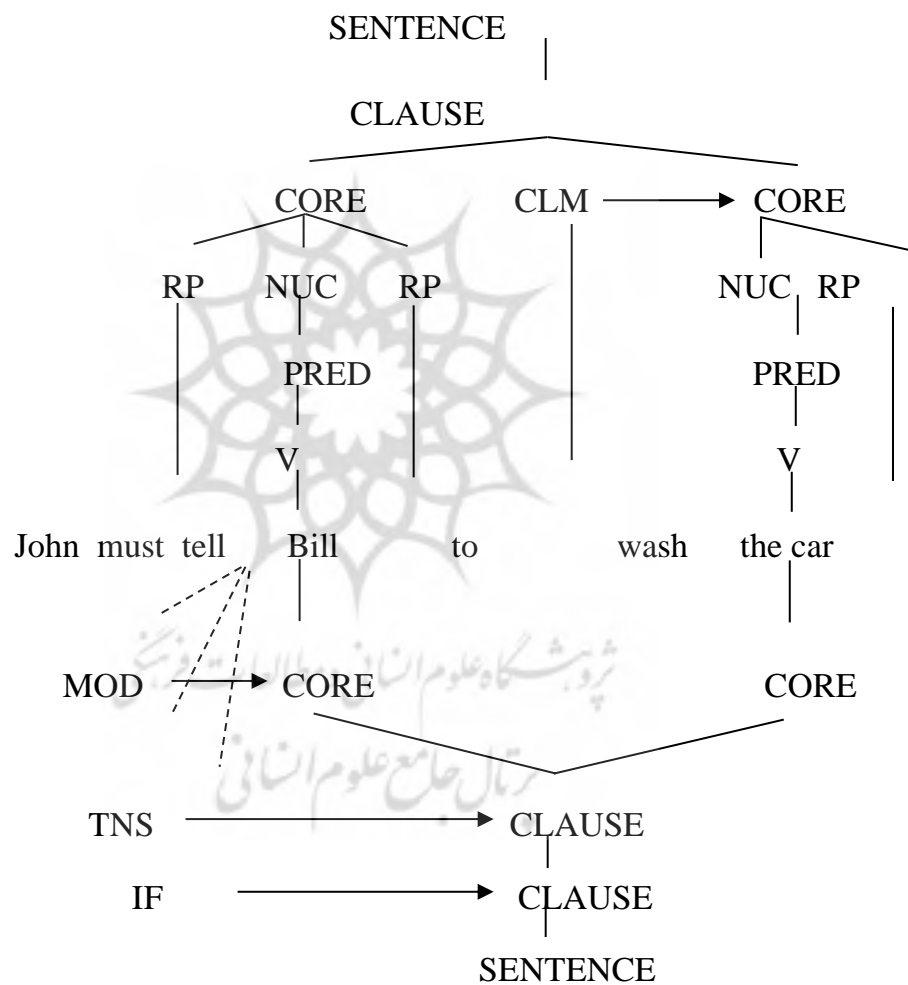
#### ۴-۱ رده‌شناسی ساخت‌های معین در فارسی

پیش از پرداختن به تحلیل ساخت‌های معین، ابتدا لازم است نگاهی به رده‌شناسی ساخت‌های معین در زبان فارسی که توسط افعال نامبرده شکل می‌گیرند، بپردازیم. اندرسون (Anderson, 2006) براساس اینکه میزبان مشخصه‌های تصریفی در ساخت‌های معین، فعل اصلی، فعل معین یا هر دو باشد، آنها را به سه دسته تقسیم می‌کند. در دسته نخست که ساخت‌های معین-هسته<sup>۱</sup> نام می‌گیرند، فعل اصلی به‌عنوان هسته و واژگانی و فعل معین به‌عنوان هسته

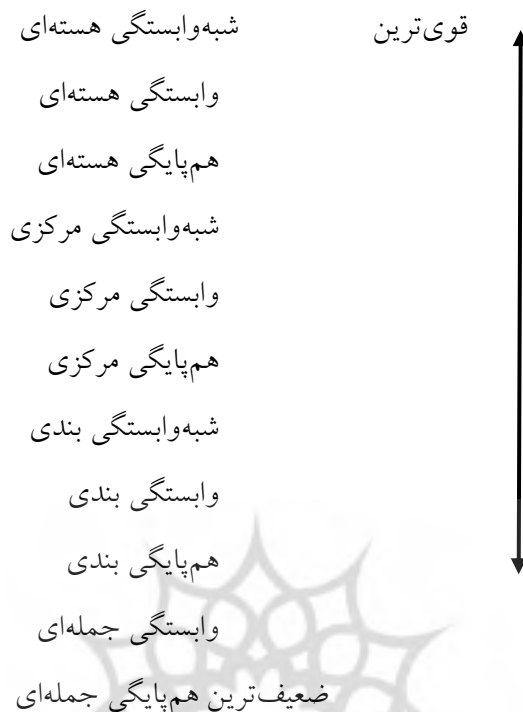
1. aux-headed



تصریفی در نظر گرفته می‌شود. منظور از هسته واژگانی، فعلی در ساخت معین است که محتوای معنایی کل ساخت را رقم می‌زند و منظور از هسته تصریفی فعلی است که میزبان مشخصه‌های دستوری یا همان مشخصه‌های واژی- نحوی است. در دسته دوم، ساخت‌هایی قرار می‌گیرند که در آنها، فعل اصلی هم‌زمان هسته تصریفی و هسته واژگانی را تشکیل می‌دهد؛ این رده از ساخت‌های معین، ساخت‌های فعل واژگانی- هسته<sup>۱</sup> نام می‌گیرند.



شکل ۴- هم‌پایگی مرکزی در انگلیسی (Van Valin & LaPolla, 1997: 459)



شکل ۵- سلسله‌مراتب میان‌بندی نحوی (Van Valin, 2005: 208)

دسته سوم ساخت‌هایی را شامل می‌شوند که در آنها، فعل اصلی هسته واژگانی می‌باشد و مشخصه‌های دستوری یا به شکل یکسان یا به صورت انشاقی میان فعل اصلی و معین نشانه‌گذاری می‌شوند؛ این رده، در صورت یکسان بودن مشخصه‌های تصریفی، ساخت‌های دوگانه<sup>۱</sup> و در صورت متغیر بودن این مشخصه‌ها انشاقی<sup>۲</sup> نام می‌گیرند. البته شق دیگری را نیز می‌توان به این رده‌شناسی افزود و آن حالتی است که فعل اصلی و معین علاوه بر اشتراک اجباری برخی از مشخصه‌های دستوری، در برخی دیگر از این مشخصه‌ها تفاوت دارند؛ الگویی که از آن ذیل عنوان انشاقی - دوگانه نام برده می‌شود.

ساخت آینده ترکیبی در زبان فارسی (مثال ۱۳) نمونه‌ای از رده معین - هسته را نمایش می‌دهد. در این ساخت، فعل اصلی، هسته واژگانی است و تعیین معنی کل ساخت معین را بر عهده دارد، در صورتی که فعل «خواستن» به دلیل میزبانی مشخصه‌های تصریفی ساخت معین

1. doubled  
2. split

شکل گرفته از جمله ستاک حال «خواه» برای ارجاع به زمان آینده و نیز وندهای مطابقت فاعلی به‌عنوان هسته تصریفی در نظر گرفته می‌شود. داده‌های اندرسون (Anderson, Ibid) نشان می‌دهد که در ساخت‌های معینی که از نوع معین - هسته می‌باشند، بیشترین الگوی مشاهده‌شده الگویی است که در آن هسته واژگانی به صورت مصدری ظاهر می‌شود (ص. ۴۲). این الگو در زبان فارسی نیز دیده می‌شود البته به‌شکلی که فعل «خواستن» در مسیر معین‌شدگی خود نشانه مصدری خود را از دست داده و به مصدر مرخم یا ستاک عریان<sup>۱</sup> تبدیل شده است.

(۱۳) جوانان روزی را خواهند دید که کشور فلسطین به ملت آن بازگردد. (ایران آنالین،

۱۳۹۸/۰۳/۱۶)

ساخت‌های معینی که فعل «باید» در شکل‌گیری آنها شرکت می‌کند، در رده فعل واژگانی - هسته قرار می‌گیرند. در این ساخت‌ها، فعل اصلی هم‌زمان به‌عنوان هسته واژگانی و تصریفی ظاهر می‌شود. مشخصه‌های تصریفی در فعل واژگانی متناسب با ساختار واژی - نحوی جمله تغییر می‌کند، اما ساخت‌واژه فعل «باید» که از نگاه در زمانی تصریف زمان، شخص و عدد را هنوز در خود حفظ کرده است، به‌صورت ثابت و پیش‌فرض ظاهر می‌شود که از درجه بالای معین‌شدگی این فعل حکایت دارد. اندرسون عنوان می‌کند که شایع‌ترین نوع از ساخت‌های معین که از رده فعل واژگانی - هسته تبعیت می‌کنند، ساخت‌هایی هستند که در آنها فعل معین در صورت حضور در بافت‌های تصریفی متفاوت، بدون تغییر باقی می‌ماند (Anderson, Ibid: 118). گفتنی است که در کنار صورت‌های تصریفی دیگر چون «می‌باید، بایست، می - بایست، بایستی، می‌بایستی» این فعل «باید» است که پربسامدترین شکل تصریفی از این طبقه می‌باشد. باید به این نکته توجه کرد که در صورت امکان حضور هر یک از صورت‌های تصریفی بالا، در صورت تصریف کل ساخت معین، فعل معین همچنان بدون تغییر باقی می‌ماند. به مثال‌های (۱۴) توجه کنید. در هر یک از جملات زیر، هسته واژگانی، ساخت تصریفی متفاوتی دارد درحالی که فعل معین «باید» در تمامی این صیغه‌ها یکسان حاضر شده و جایگزینی آن با هر یک از اشکال تصریفی دیگر از مصدر «بایستن» تغییری در ساخت‌واژه آن ایجاد نمی‌کند.

(۱۴) الف. باید ببینم پرسپولیس من را می‌خواهد یا نه. (نُود، ۱۳۹۴/۰۲/۱۱)

1. bare/zero stem

ب. کی رُش و بیرانوند باید اخطار می گرفتند. (تی نیوز، ۱۳۹۸/۰۲/۰۶)

پ. رئیس سابق کمیته پزشکی فدراسیون فوتبال اعتقاد دارد با توجه به اینکه تست دوپینگ حدود ۵ ماه پیش از هافبک تیم ملی عراق گرفته شده باید تا به امروز رای قطعی در مورد او صادر شده باشد. (تابناک، ۱۳۹۳/۱۱/۰۴)

ت. باید اول امضاش می گرفته (است)، بعدش بسته‌ر تحویل می‌داده (است).

از جمله ویژگی‌های بینا‌زبانی دیگری که در رده فعل واژگانی - هسته دیده می‌شود، حضور یک نشانه وابستگی بر روی هسته واژگانی است (Anderson, Ibid: 117) که در زبان فارسی نیز به چشم می‌خورد. می‌دانیم که هسته واژگانی در ساخت‌های شکل گرفته توسط «باید»، در دوره‌های پیشین فارسی (ر.ک. بخش ۲)، در مقام متمم این فعل به ایفای نقش می‌پرداخته است. گرچه در فارسی امروز، فعل واژگانی هم‌زمان، نقش هسته واژگانی و تصریفی را در نتیجه رنگ‌باختگی معنایی و معین‌شدگی فعل «باید» در گذار از دوره میانه به دوره معاصر از کسب کرده است، اما همچنان نشانه‌هایی از وابستگی نحوی فعل واژگانی به فعل معین «باید» وجود دارد. به‌عنوان مثال در جملات (۱۴الف) و (ب)، نشانه‌های وجه التزامی «ب» و نمود ناقص «می» هر دو بر این وابستگی نحوی دلالت دارند که بی‌شک منشاء آن را در معناشناسی فعل «باید» یعنی دلالت بر وجهیت پویا در (الف) و وجهیت برداشتی در (ب) می‌توان یافت. حذف هر یک از این نشانه‌های نامبرده به نادرستی شدن جمله می‌انجامد.

ساخت ترکیبی نمود مستمر در زبان فارسی، نمونه بارزی از رده انشقاقی - دوگانه می‌باشند. در این ساخت، فعل اصلی، هسته واژگانی است و همه مشخصه‌های تصریفی شامل زمان، شخص و شمار به‌جز نشانه نمود ناقص یعنی «می» به شکلی یکسان میان هر دو سازه اجباراً نشانه‌گذاری می‌شود. از این‌رو، در این ساخت، فعل اصلی و فعل «داشتن» به‌عنوان هسته تصریف در نظر گرفته می‌شوند. نشانه «می» به‌دلیل اینکه با نمود واژگانی در فعل «داشتن» به‌عنوان یک فعل ایستا سنخیت ندارد، تنها بر روی هسته واژگانی قرار می‌گیرد. ساخت مستمر در زبان فارسی در هر دو زمان حال و گذشته صرف می‌شود که نمونه‌های آن را می‌توان در (۱۵) دید.

(۱۵) الف. داشتم برگه‌های دانشجو هام صحیح می‌کردم ... یکی از برگه‌های خالی

حواسم به خودش جلب کرد.

ب. قبلاً دانشگاه می‌رفتم و فعالیت اجتماعی داشتم و خیلی سرم گرم بود، الان دارم زجر می‌کشم از این همه بیکاری.

پ. این خانم داشته (است) از خیابون رد می‌شده (است)، که موتوری بهش زده.  
 فعل «توانستن» برخلاف سه فعل معین دیگر کمترین رنگ‌باختگی معنایی و کمترین میزان معین‌شدگی را نشان می‌دهد، همین امر باعث می‌شود که بتواند در بافت‌های واژی- نحوی متفاوتی ظاهر شود مانند مثال‌های (۱۶). نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که در مثال‌های (۱۴)، فعل «باید» در شرایط تصریفی متفاوت همچنان بدون تغییر باقی می‌ماند درحالی‌که در مثال‌های (۱۶)، فعل «توانستن» به‌همراه فعل اصلی شکل‌های تصریفی متفاوتی به خود می‌گیرد.

(۱۶) الف. می‌تونید بلیت‌تون رو اینترنتی هم بخرید.

ب. می‌تونستند یک زنگ بزنند.

پ. در این مسیر و به‌ویژه توسط دیکتاتورهای کودتای نظامی، پ.ک.ک. توانست سازمان‌های گردی (رقیب) را از بین ببرد. (مشرق‌نیوز، ۱۳۹۶/۰۱/۱۵)

ت. اگر بتوانید با زبان دل و فطرت سخن بگویید، همه اقشار را روشن می‌کنید.  
 (خبرگزاری صدا و سیما، ۱۳۹۶/۱۲/۱۵)

ث. اگه می‌تونستید تو این چهار پنج تا بازی که ما نتیجه نگرفتیم بازی هاتون می‌بردید، می‌رفتید صدر.

در مثال‌های (الف- پ)، برخی از مشخصه‌های دستوری به شکل یکسانی میان فعل «توانستن» و فعل اصلی نشانه‌گذاری می‌شود؛ به‌عنوان مثال، مشخصه‌های دستوری مشترک در این سه مثال، شخص و عدد است، البته در مثال (الف)، مشخصه زمان نیز اجباراً میان دو فعل نشانه‌گذاری می‌شود. در این مثال‌ها، مشخصه‌های دستوری‌ای دیده می‌شوند که از وجوه افتراق میان «توانستن» و فعل اصلی می‌باشند. اگر به نمونه (پ) نگاه کنیم، می‌بینیم که تنها مشخصه‌های شخص و عدد یا همان وندهای مطابقه در میان دو فعل مشترک هستند درحالی‌که مشخصه‌های زمان و «ب»- که بر روی فعل اصلی قرار گرفته است- از وجوه افتراق آنها محسوب می‌شوند. از طرفی دیگر، در مثال‌های (ت) و (ث) می‌بینیم که مشخصه‌های شخص، عدد، زمان، «ب» (در مثال ت) و «می» (در مثال ث) در میان هر دو فعل یکسان هستند.

بنابراین می‌توان گفت که مثال‌های (الف- پ)، در رده انشقاقی- دوگانه و مثال‌های (ت) و (ث) در رده دوگانه قرار می‌گیرند. رده‌شناسی افعال معین چهارگانه با توجه به دو پارامتر هسته واژگانی و هسته تصریفی در جدول ۱ ارائه می‌شود. طرح یک پرسش در اینجا ضروری است. با توجه به اینکه فعل وجهی «توانستن» تا حد زیادی معنی واژگانی خود را حفظ کرده است به گونه‌ای که اشکال تصریفی گوناگونی به خود می‌گیرد، آیا اصولاً می‌توان جملات مذکور در (۱۶) را نمونه‌ای از ساخت معین در زبان فارسی در نظر گرفت؟ پاسخ این پرسش را در زیربخش ۳-۴ خواهیم یافت.

#### جدول ۱- رده‌شناسی افعال معین چهارگانه بر پایه اندرسون (Anderson, 2006)

ساخت معین	هسته واژگانی	هسته تصریفی
باید / فعل اصلی	+ / -	+ / -
خواستن / فعل اصلی	+ / -	- / +
داشتن / فعل اصلی	+ / -	+ / +
توانستن / فعل اصلی	+ / ؟ <sup>۱</sup>	+ / +

به باور اندرسون (Anderson, 2006: 231-324) یکی از بافت‌های نحوی مناسبی که می‌تواند از منظر تاریخی، مقدمات پیدایش ساخت‌های معین را فراهم آورد، ساخت‌های متممی هستند. این ساخت‌های نحوی بنابر شواهد رده‌شناختی می‌توانند منجر به شکل‌گیری ساخت‌هایی معین از هر دو رده معین- هسته و فعل واژگانی- هسته شوند. در زبان فارسی، بر اساس شواهد تاریخی می‌توان گفت که منشاء شکل‌گیری ساخت آینده و وجهی «باید» ساخت‌های متممی می‌باشند. مثال‌های (۱۷) و (۱۸) به وضوح نشان می‌دهند که در دوره فارسی کلاسیک، مصدر با معنی کنش در نقش متمم افعال «خواستن» و «بایستن» ظاهر می‌شده است. متمم مصدری در ادامه به صورت متمم زمان‌دار در مورد «بایستن» و مصدر مرخم در

۱. درج علامت سوال بیانگر این حقیقت است که گرچه فعل «توانستن»- همان‌گونه که در بخش ۲ اشاره شد- در مسیر معین‌شدگی قرار گرفته است، اما برخلاف سه فعل معین دیگر، این معین‌شدگی به درجه‌ای نرسیده است که بتوان آن را یک هسته غیرواژگانی محسوب کرد.

مورد «خواستن» تغییر یافته است که نهایتاً به شکل‌گیری ساخت‌های معین مورد نظر انجامیده است.<sup>۱</sup>

(۱۷) این زن را نباید در سرای خود راه دادن و ازین زن نباید ترسیدن. (داوری و نغزگوی کهن، ۱۳۹۶: ۱۵۳)

(۱۸) پس دانایان که نامه خواهند ساختن ایدون سزد که هفت چیز به جای آورند. (داوری و نغزگوی کهن، ۱۳۹۶: ۱۱۲)

#### ۴-۲ نمود مستمر یک ساخت پیاپی؟

درباره نحوه شکل‌گیری ساخت نمود مستمر در زبان فارسی با قطعیت نمی‌توان سخن گفت، گرچه با توجه به رفتارهای واژگی-نحوی در این ساخت، می‌توان فرضیاتی را درخصوص شکل‌گیری آن مطرح کرد. به باور اندرسون (Anderson, 2006: 147, 149)، یکی از بافت‌های نحوی که بستر مناسبی برای شکل‌گیری ساخت‌های معین و مشخصاً رده دوگانه می‌باشد، ساخت افعال پیاپی<sup>۲</sup> (Aikhenvald, 2018) می‌باشد. ساخت نمود مستمر تا حد قابل توجهی ویژگی‌های دستوری یک ساخت پیاپی را از خود بروز می‌دهد. برخی از ویژگی‌ها به پیروی از ایکنوالد (Ibid) به شرح ذیلند:

≠ ساخت نمود مستمر تک محمولی است. فعل «داشتن» در این ساخت به علت رنگ‌باختگی معنایی و معین‌شدگی حاصل از آن، قادر به فرافکنی ساخت موضوعی مستقل نیست و گذرای کلی ساخت مستمر توسط هسته واژگانی تعیین می‌شود. از این قاعده تحت عنوان ساخت موضوعی همگانی واحد<sup>۳</sup> نام برده می‌شود (Ibid: 41).

≠ ساخت نمود مستمر تک‌بندی است. امکان درج وابسته‌سازهایی چون «که» میان دو سازه نیست: «\*داشتم که می‌رفتم»

۱. گفتنی است که کاربرد ساخت‌های «باید» + مصدر مرخم (مانند باید رفت) و «خواستن» + متمم زمان‌دار مانند (می‌خواوم برم) در فارسی معاصر از تأثیرات معین‌شدگی این افعال در دوره کلاسیک است. به اعتقاد داوری و نغزگوی کهن (۱۳۹۶)، حضور متمم زمان‌دار در مقایسه با متمم مصدری در مورد فعل «باید» تغییری متأخر در نحو تاریخی زبان فارسی است (ص. ۱۵۳). حال آنکه در مورد فعل «خواستن»، حضور متمم زمان‌دار در مقایسه با متمم مصدری تغییری متقدم است (ص. ۱۱۲).

2. serial verb constructions  
3. single overall argument structure

≠ ساخت نمود مستمر تک‌رویدادی است. این ویژگی نشأت گرفته از تک‌محمولی و تک‌بندی بودن آن است و تجسم یک رویداد واحد در ذهن سخنوران فارسی است.

≠ ساخت نمود مستمر یک واحد نوایی یک‌پارچه است و امکان حضور وقفه آوایی میان دو سازه نیست.

≠ مثال‌های (۱۵) نشان می‌دهند که مقوله‌های دستوری چون زمان، وجه، شخص و شمار (مثال‌های الف-پ) و نمود (مثال پ) به‌صورت همسان میان دو سازه نشانه‌گذاری می‌شوند.<sup>۱</sup> در صورت حضور یک عنصر وجهی در ساخت مستمر، آن عنصر وجهی بر هر دو سازه سیطره می‌یابد. در مثال (۱۹) فعل وجهی «شاید» بر هر دو هسته تصریفی سیطره دارد.

(۱۹) شاید داشتم آهنگ گوش می‌دادم که متوجه تماس تاشدم.

≠ عدم حضور نشانه نفی در ساخت نمود مستمر نکته‌ای است که برخی از محققان به آن اشاره کرده‌اند.<sup>۲</sup> اما آیا عدم امکان منفی‌سازی، ساخت نمود مستمر را از قرار گرفتن در طبقه افعال پیاپی دور می‌کند؟ بر اساس آنچه که از استدلال‌های ایکنوالد (Ibid: 30-32) برمی‌آید می‌توان گفت که ارزش صدق/کذب در افعال پیاپی بایستی یکسان باشد، حال این ارزش منفی یا مثبت باشد. در صورت حضور نشانه نفی چه به‌صورت یگانه<sup>۳</sup> و چه به‌صورت همسان<sup>۴</sup> (Ibid: 106)، سیطره منفی‌سازی کل ساخت پیاپی را دربرمی‌گیرد. در ساخت نمود مستمر این ارزش تنها مثبت است چراکه از منظر معناشناختی، تحقق رویداد بیان‌شده توسط هسته واژگانی منوط است به مثبت بودن ارزش قطبیت در فعل «داشتن»؛ آن‌چنان که منطقی نیست بگوییم «\*دارم درس نمی‌خونم»؛ به‌سخنی دیگر، وقوع کنش خواندن تنها در صورت وجود هستاری به نام درس امکان‌پذیر است.

≠ در ساخت نمود مستمر اشتراک موضوع دیده می‌شود. در واقع نشانه‌گذاری فاعل در هر دو هسته تصریفی، این ساخت را به یک ساخت پیاپی شبیه می‌سازد. البته باید چنین فرض کرد که در مراحل پیشین شکل‌گیری این ساخت، تسهیم موضوع دوم یعنی مفعول انجام

۱. نمود در مثال (پ) در برخی از منابع کامل مستمر (perfect progressive) خوانده شده است (Khomeijani, Farhani, 1990: 158).

۲. نگاه کنید به (Vafaeian, 2018: 136-138; Anderson, 2006: 225; Taleghani, 2008: 133-134).

3. single

4. concordant



گرفته است. داوری و نغزگوی کهن (Davari & Naghzguy-Kohan, 2018: 174-) 178) بافت نحوی‌ای که موجبات تسهیم مفعول را فراهم آورده است، ساخت موصولی در نظر گرفته‌اند (مثال ۴) که با بازتحلیل فعل «داشتن» به‌عنوان یک فعل معین، امکان فرافکنی ساخت موضوعی مستقل از این فعل علی‌رغم متعددی بودن آن در مقام یک فعل واژگانی سلب شده و تعیین گذرایی کل ساخت مستمر به هسته واژگانی محول شده است، چنانچه در فارسی امروز، هسته واژگانی در این ساخت می‌تواند از طبقه افعال لازم انتخاب شود.

ایکنوالد (Ibid: 125-126) خود ساخت نمود مستمر در زبان فارسی را یک ساخت پیاپی در نظر نمی‌گیرد و معتقد است برخلاف شباهت صوری، این ساخت را با استناد به عدم امکان منفی‌سازی، انحصار بخش فرعی تنها به فعل «داشتن» و وجود محدودیت‌هایی در رابطه با معانی و مقوله‌های نقشی بیان‌شده توسط این ساخت نمی‌توان یک ساخت پیاپی محسوب کرد. اظهار نظر ایکنوالد بسیار مختصر است و نگارنده را با ابهاماتی روبه‌رو ساخته است، با این وجود، ذکر چند نکته در تأیید پیاپی بودن ساخت مستمر ضروری است:

≠ پیشتر عنوان شد که عدم امکان منفی‌سازی را نمی‌توان استدلال محکمی بر پیاپی نبودن این ساخت در نظر گرفت، به‌خصوص که ویژگی‌های دیگر یک ساخت پیاپی در ساخت نمود مستمر بروز کرده است. ارزش قطبیت در این ساخت یکسان و برآمده از خصوصیت معنایی فعل «داشتن» می‌باشد.

≠ افعال دیگری چون «رفتن، آمدن، برگشتن، گرفتن، برداشتن و ایستادن» نیز برای نمایش نمود به‌کار می‌روند (ر.ک. نغزگوی کهن، ۱۳۸۹؛ داوری و نغزگوی کهن، ۱۳۹۶). به‌عنوان مثال، «گرفتن» در مثال (۲۰) نمایشگر نمود آغازی است و رفتارهایی مشابه با «داشتن» از خود نشان می‌دهد. گفتنی است که «رفتن، آمدن، برگشتن» در طبقه افعال حرکتی، «گرفتن، برداشتن» در طبقه افعال انتقالی<sup>۱</sup> و «ایستادن» در طبقه افعال وضعیتی<sup>۲</sup> قرار می‌گیرند. افعالی که از منظر معنایی به طبقه مشخصی از جمله حرکتی و وضعیتی تعلق دارند، گزینه‌های مناسبی هستند تا از طریق پیاپی‌سازی و دستوری‌شدگی برای نمایش نمود به‌کار گرفته شوند (Aikhenvald, Ibid: 58). بنابراین، می‌توان گفت که این افعال که طبقه بسته‌ای را

1. transfer verbs  
2. posture verbs

تشکیل می‌دهند و خصوصیات معناشناختی ویژه‌ای دارند، برای نمایش نمودهای مختلف در زبان فارسی وارد فرایند پیاپی‌سازی شده‌اند، لذا این تنها «داشتن» در زبان فارسی نیست که می‌تواند از طریق پیاپی‌سازی برای نمایش نمود به‌کار گرفته شود.

(۲۰) الف. منم از فرط عصبانیت گرفتم زدم تو دهنش. (نشانه‌گذاری همسان زمان و

فاعل)<sup>۱</sup>

ب. دلم می‌خواست بگیرم بزدم تو دهنش. (نشانه‌گذاری همسان وجه)

پ. شاید من از کوره دررفتم، گرفتم زدم تو دهنش (تسهیم وجهیت برداشتی)

ت. ایشون از کوره درفته، گرفته (است) زده (است) تو دهن مرد. (نشانه‌گذاری

همسان نمود)

ث. \* نگرفتم زدم تو دهنش/ \* گرفتم زدم تو دهنش. (عدم امکان منفی‌سازی)

≠ در تأیید اینکه عدم امکان منفی‌سازی نمی‌تواند توجیه مناسبی برای پیاپی نبودن ساخت نمود مستمر تلقی شود، باید گفت که هیچ‌کدام از افعال نمودنمای نامبرده قابلیت منفی-سازی ندارند.

≠ افعال نمودنمای فوق در مقایسه با فعل «داشتن» تفاوت‌هایی نیز دارند. به‌عنوان مثال، در ساخت نمود مستمر، هیچ محدودیتی برای گزینش هسته واژگانی از طبقه خاصی از افعال اعمال نمی‌شود (راسخ‌مهند، ۱۳۹۳). در این ساخت، هسته واژگانی حتی می‌تواند از افعال ایستا انتخاب شود، مانند *دارم/احساس می‌کنم*؛ در صورتی که در افعال فوق چنین محدودیت‌هایی دیده می‌شود، مانند «\* گرفت احساس کرد». افعال فوق چون در مرحله گذار از فعل واژگانی به فعل نمودنمای معین هستند، ممکن است مخاطب را در درک مفهوم این ساخت با ابهام روبه‌رو سازند (انوشه، ۱۳۹۷). در مثال (۲۱)، یک تفسیر، خوانش نمودی برای فعل «گرفتن» است که به تک‌رویدادی بودن جمله منجر می‌شود. تفسیر دیگر خوانش واژگانی برای این فعل است که به دورویدادی بودن و دوبندی بودن جمله می‌انجامد، در صورتی که ساخت نمود مستمر از این مرحله گذر کرده و فعل «داشتن» تنها خوانش استمراری و تک‌بندی بودن را بر جمله تحمیل می‌کند. ساخت نمود

۱. نشانه‌گذاری همسان زمان ضروری نیست، مانند *گرفتم بزدمش*، دیدم بچه‌س گناه داره. در ساخت مستمر نشانه‌گذاری

همسان زمان ضروری است.

مستمر قابلیت مجهول‌سازی دارد (مثال ۲۲)، حال آنکه این امکان برای فعلی چون «گرفتن» وجود ندارد، مانند «\*پارچه گرفته شد پاره شد». نکته جالب دیگر این است که برخی از افعال نمودنمای فوق می‌توانند در ساخت نمود استمرار صرف شوند (انوشه، ۱۳۹۷) (مثال ۲۳). تفاوت‌های مذکور مبین این حقیقت هستند که فعل «داشتن» از میزان دستوری‌شدگی بیشتری در مقایسه با افعال نمودنمای «رفتن، آمدن، برگشتن، گرفتن، برداشتن، ایستادن» برخوردار است. از این رو است که راسخ‌مهند (۱۳۹۳) «داشتن» را یک فعل معین و افعال نمودنمای دیگر را دوگانه<sup>۱</sup> می‌خواند.

(۲۱) نام‌رو گرفت پاره‌کرد.

(۲۲) من تازه داشتم استخدام می‌شدم که بچم به دنیا اومد.

(۲۳) سربازها داشتند می‌گرفتند می‌خوابیدند که صدایی شنیدند.

تنها نکته‌ای که این نگارنده را در پی‌پایی انگاشتن ساخت نمود مستمر اندکی با تردید مواجه می‌سازد، این اظهار نظر ایکنوالد است که می‌گوید اجزاء ساخت‌های پی‌پایی نمی‌توانند صورت‌های متفاوتی در تصریف زمان و نمود داشته باشند؛ نیز هیچ محدودیتی در رابطه با تصریف زمان، وجه و وجهیت در این ساخت‌ها دیده نمی‌شود (Ibid: 123). گرچه صورت‌های تصریفی در ساخت مستمر یکسان هستند (مثال‌های ۱۵)، اما این اشکال تصریفی با محدودیت‌هایی نیز مواجه هستند، مثلاً این ساخت در وجه التزامی و امری و زمان آینده صرف نمی‌شود.

بر اساس ویژگی‌های فوق می‌توان مدعی شد که ساخت نمود مستمر در طبقه‌ای از ساخت‌های پی‌پایی قرار می‌گیرد که ایکنوالد (6: 2018) نامتقارن<sup>۲</sup> می‌خواند. در ساخت پی‌پایی نامتقارن، یک فعل از طبقه دستوری و معنایی باز و یک فعل از طبقه دستوری و معنایی بسته، به ترتیب بخش اصلی و فرعی این ساخت را تشکیل می‌دهند. بخش فرعی بیانگر مقوله‌های دستوری چون جهت‌نمایی، زمان و نمود برای کل ساخت می‌باشد و برای بازنمایی این مقوله‌ها به شدت تمایل به دستوری‌شدگی دارد در حالی که بعد از دستوری‌شدگی و خارج از ساخت پی‌پایی، همچنان معنای واژگانی خود را حفظ می‌کند (Ibid: 55). این سه ویژگی هر سه در مورد ساخت نمود مستمر صادق است: فعل «داشتن» به‌عنوان بخش فرعی از طبقه افعال ملکی

1. double

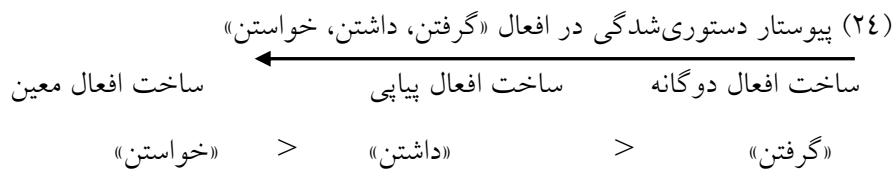
2. asymmetrical

انتخاب شده و در مجاورت فعل دیگری از هر طبقه معنایی قرار می‌گیرد، سپس برای نمایش نمود دستخوش معین‌شدگی می‌شود، حال آنکه همچنان معنی واژگانی خود را خارج از بافت مذکور حفظ می‌کند.<sup>۱</sup> اندرسن (Anderson, 2006: 13) معتقد است زمانی را که یک توالی دو فعلی، تک بندی و تک‌رویدادی در یک ساخت پیاپی به یک ساخت معین تبدیل می‌شود، نمی‌توان رصد کرد، اما زمانی که نقش پیش‌فرض یکی از آن دو فعل، بازنمایی دستوری یکی از مقوله‌های دستوری چون نمود و وجهیت باشد، می‌توان گفت که آن ساخت پیاپی وارد مرحله معین‌شدگی شده است. بنابراین، با توجه به اینکه فعل «داشتن» تنها معنای دستوری یافته است، می‌توان ساخت نمود مستمر را یک ساخت پیاپی معین‌شده تصور کرد که از افعال نمودنمای فوق چون «گرفتن» به دلایل تفاوت‌های رفتاری مذکور فاصله گرفته و در مرزی بینابین افعال پیاپی و افعال معینی چون «خواستن» قرار گرفته است.

مجموعاً می‌توان بر روی پیوستار معین‌شدگی ابتدا افعالی چون «گرفتن» را قرار داد که میزان دستوری‌شدگی کمتری از «داشتن» را نشان می‌دهد. این افعال نیز از طریق پیاپی‌سازی برای نمایش نمود به‌کار گرفته شده و به‌پیروی از راسخ‌مهند (۱۳۹۳) ساخت دوگانه خواننده می‌شوند. در میانه این پیوستار ساخت نمود مستمر قرار می‌گیرد که یک ساخت پیاپی معین می‌باشد و به دلایلی که پیشتر ذکر شد، میزان بالاتری از معین‌شدگی را در مقایسه با ساخت دوگانه به نمایش می‌گذارد. در انتهای این نمودار، ساخت آینده قرار می‌گیرد که یک ساخت معین‌تعارف‌ار است و به دلایلی که در ادامه به آن خواهیم پرداخت (چون تصریف یگانه شخص و شمار در مقایسه با ساخت مستمر)، بالاترین میزان دستوری‌شدگی را در مقایسه با ساخت مستمر و دوگانه از خود نشان می‌دهد. این پیوستار در (۲۴) آمده است.<sup>۲</sup>

۱. پیاپی بودن ساخت مستمر در برخی آثار اشاره شده است (Taleghani, 2008؛ انوشه، ۱۳۹۷).

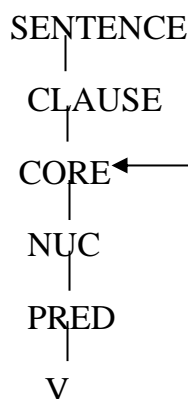
۲. نگارنده در این مقاله، ساخت آینده در زبان فارسی تنها یک ساخت معین در نظر می‌گیرد و درخصوص پیاپی بودن این ساخت موضعی اختیار نمی‌کند. معیارهای موردنظر وی، دستوری‌شدگی فعل «خواستن» برای ارجاع به زمان آینده و تک-بندی بودن این ساخت می‌باشد (Anderson, 2006: 7). اندرسون (Ibid:320-321) ساخت‌های متممی را (چه متمم به‌صورت بندی یا چه اسمی باشد)، یکی از منابع نحوی برای شکل‌گیری ساخت‌های معین - هسته می‌پندارد و یکی از علائم متممی بودن ساخت معین در مراحل پیشین شکل‌گیری را متمم مصدری در نظر می‌گیرد. لذا با توجه به اینکه در دوره فارسی کلاسیک، متمم فعل «خواستن» به هر دو صورت کامل و مرخم ظاهر می‌شده است و در فارسی امروز تنها به صورت مرخم کاربرد دارد (مثال ۲)، می‌توان محتمل دانست که فرضیه پیاپی بودن ساخت آینده - هم‌چنان که طالقانی (Taleghani, 2008: 121) مطرح می‌کند، صحیح نباشد. گفتنی است که انوشه (۱۳۹۷: ۸۰) در رد پیاپی بودن ساخت آینده، عدم همسان بودن شکل‌های تصریفی زمان، شخص و شمار میان «خواستن» و فعل اصلی را مبنای استدلال خود قرار



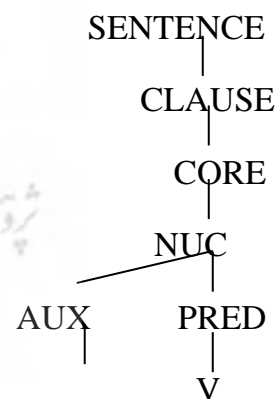
#### ۴-۳ افعال معین در ساخت لایه‌ای بند

#### ۴-۳-۱ «باید» در ساخت لایه‌ای بند

نمایش ساخت لایه‌ای بند در جملاتی که فعل معین «باید» را در خود دارند، منوط است به تعیین هویت دقیق این تکواژ آزاد. تاکنون در این مقاله از «باید» به عنوان یک فعل معین یاد کرده‌ایم، اما بی‌شک رفتارهایی را در این تکواژ می‌توان دید که گمان قید بودن آن را در سر می‌پروراند. در ساخت لایه‌ای بند، سازه‌هایی که قید می‌باشند، در حاشیه مرکز قرار می‌گیرند و در حقیقت نقش افزوده می‌یابند (شکل ۶)، حال آنکه افعال معین در فرافکنی عملگر بازنمایی می‌شوند. شایان ذکر است که ون‌ولین (Van Valin, 2005: 13) افعال معینی را که در تشکیل هسته شرکت می‌کنند، به صورت شکل ۷ نمایش می‌دهد، مانند فعل معین *be* در ساخت مجهول انگلیسی.



شکل ۶- قید در ساخت لایه‌ای بند



شکل ۷- فعل معین در ساخت لایه‌ای بند

می‌دهد. این استدلال در جهت پیاپی نبودن این ساخت نیز موجه نیست، چراکه امکان نشانه‌گذاری این مشخصه‌های دستوری به صورت یگانه در یک ساخت پیاپی امکان‌پذیر است (Aikhenvald, 2018: 103).

برای تعیین هویت دقیق این تکواژ با استفاده از معیارهای مقوله‌زدایی<sup>۱</sup> در هاینه و نروگ (Heine & Narrog, 2010) نشان می‌دهیم گرچه مقوله‌زدایی در مورد «باید» در جریان است، اما هنوز ویژگی‌هایی در آن وجود دارد که آن را در قلمرو فعلی حفظ می‌کند.

≠ تمایل به از دست دادن صیغه‌های تصریفی: مصدر «بایستن» در فارسی معاصر تا حد زیادی تمایل خود را برای تصریف در زمان، نمود و وجه را از دست داده است و تنها صورت‌های تصریفی باقی‌مانده از این مصدر، صورت‌های «می‌باید، بایست، می‌بایست، می‌بایستی، بایستی» در کنار «باید» می‌باشد. حضور همین صیغه‌های تصریفی کافی است تا «باید» را هم‌چنان یک مقوله فعلی محسوب کنیم. نکته دیگری که درباره «باید» به آن باید توجه کرد، خنثی‌شدگی این تکواژ در برابر مقوله زمان است به گونه‌ای که امکان همراهی افعالی در هر دو زمان حال و گذشته را داراست، مانند جملات *باید برم* و *باید می‌رفتی*. این امر خود حاکی از دستوری‌شدگی و مقوله‌زدایی ناشی از آن است. مهمترین شکل تصریفی که «باید» را هم‌چنان در قلمرو افعال معین نگه می‌دارد، میزبانی پیشوند نفی می- باشد (باطنی، ۱۲۴: ۱۳۴۸).

≠ عدم تمایل به پذیرش تکواژهای اشتقاقی: این ویژگی گرچه تا حد زیادی در مورد «باید» از بین رفته است، اما هنوز واژه‌ای چون «بایسته» را می‌توان یافت که از ترکیب ستاک گذشته «بایستن» و وند اشتقاقی «-» ساخته می‌شود، (مثال ۲۵).

(۲۵) به‌رغم همه تلاش‌های صورت‌گرفته متأسفانه اقدامات بایسته و شایسته‌ای برای توسعه و رونق شهر زنجان انجام نشده است. (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۸/۰۵/۲۳)

≠ تمایل به عدم توصیف‌ناپذیری توسط قید: این موضوع در مورد «باید» صادق نیست. در مثال (۲۶)، قید «بسیار» در مقام توصیفگر «باید» ایفای نقش می‌کند. در صورت حذف «بسیار» جمله نادستوری می‌شود. «شاید» از دیگر تکواژهایی است که می‌تواند به‌عنوان توصیفگر برای «باید» ایفای نقش کند (مثال ۲۷).<sup>۲</sup>

(۲۶) بسیار باید تلاش کنی تا بتونی از یک دانشگاه خوب بورسیه بگیری.

(۲۷) شاید باید کارهای بیشتری علیه خشونت با سلاح انجام شود. (ایسنا، ۱۳۹۸/۰۵/۱۴)

## 1. decategorization

۲. باطنی (۱۲۴: ۱۳۴۸) بر این باور است که «شاید» برخلاف «باید» به طبقه قیود پیوسته است.

≠ تمایل به از دست دادن استقلال نحوی: «باید» در دوره فارسی کلاسیک می‌توانسته است پیش یا پس از متمم خود قرار بگیرد (مثال‌های ۲۸). این در حالی است که در فارسی امروز، قلمرو نحوی این تکواژ تنها به پیش از هسته واژگانی محدود شده است. با این-وجود، در حوزه پیشافعلی، «باید» مانند قیود به‌راحتی جابه‌جا می‌شود (مثال‌های ۲۹).

(۲۸) الف. این سخنان اینجا یاد باید کردن.

ب. هر یکی را به کار بردن به‌جایگاهی دیگر باید. (Lenepveu-Hotz, 2010: 93)

(۲۹) الف. تهران باید فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده در منطقه را متوقف کند. (انتخاب،

۱۳۹۸/۰۵/۲۱)

ب. تهران باید فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده در منطقه را باید متوقف کند.

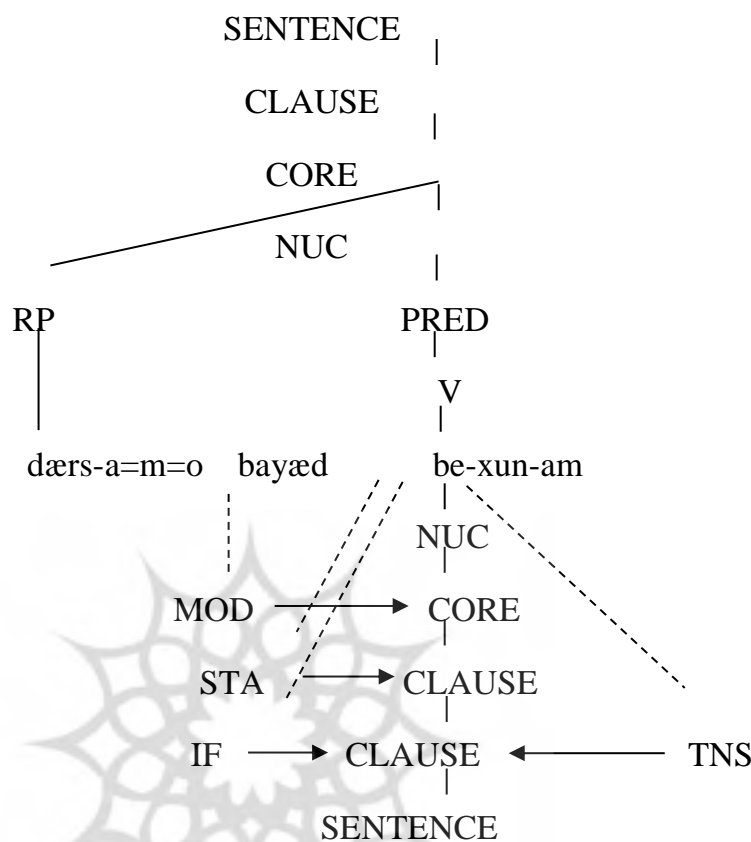
بنابراین، گرچه مقوله‌زدایی در مورد «باید» در حال وقوع است<sup>۱</sup>، اما بروز ویژگی‌های فوق‌خبر از آن دارد که این تکواژ آزاد همچنان یک فعل معین است و نمی‌توانیم برای نمایش آن در ساخت لایه‌ای بند به شکل ۶ استناد کرده و آن را در حاشیه مرکز قرار دهیم. با کنار گذاشتن شکل ۶، با دو گزینه دیگر برای بازنمایی نحوی «باید» در ساخت لایه‌ای بند مواجه هستیم: بازنمایی آن مطابق با شکل ۷ یا بازنمایی صرف آن در فرافکنی عملگر. همان‌گونه که اشاره شد، فعل معین «باید» در جریان مقوله‌زدایی است و بروز برخی از رفتارهای قیدی مانند جابه‌جایی در حوزه پیشافعلی، از آن یک شبه‌قید ساخته است. امکان جابه‌جایی آسان برای «باید» باعث می‌شود که شکل‌گیری هسته بند، نیازمند به هم‌جواری فعل «باید» و فعل اصلی نباشد. این ویژگی برخلاف رفتار نحوی برخی دیگر از افعال معین در زبان فارسی است (مثال-های ۳۰). با در نظر گرفتن این ویژگی نحوی در فعل معین «باید» آن را تنها در فرافکنی عملگر نمایش می‌دهیم که در شکل ۸ دیده می‌شود. استقلال نحوی «باید» از هسته واژگانی را می‌تواند در ساخت هم‌پایه نیز دید به‌شکلی که این فعل قابلیت حذف دارد، مانند هم‌پایگی در جمله باید دید و [باید] گریست.

(۳۰) الف. خاتمی، امیرانتظام را جاسوس خوانده بود. (عصر ایران، ۱۳۹۷/۰۱/۳۰)

ب. برانکو از پرسپولیس به فیفا شکایت کرده است. (شرق‌نیوز، ۱۳۹۸/۰۳/۲۸)

پ. کشف جسدی که در یخچال پنهان شده بود. (خبرآنلاین، ۱۳۹۸/۰۳/۲۰)

۱. «باید» می‌تواند چون یک اسم تکواژ دستوری جمع بگیرد، مانند مخاطب این بایدها کیست.



شکل ۸- بازنمایی «باید» تکلیفی در فرافکنی عملگر

گفتنی است که در فرافکنی عملگر برای نمایش وجه از ترکیب وضعیت و نیروی منظوری استفاده می‌شود (Van Valin & LaPolla, 1997: 42). در شکل ۸، وجه التزامی از طریق پیشوند «ب» بازنمایی می‌شود که هم‌زمان نمایانگر وضعیت غیرواقعی<sup>۱</sup> (محقق نشدن کنش) و نیروی منظوری (بیان تمایل گوینده در تحقق کنش) می‌باشد.<sup>۲</sup> «باید» به‌عنوان نمایشگر وجهیت تکلیفی در شکل ۸، مرکز در ساخت لایه‌ای بند را در سیطره خود دارد. همان‌گونه که در شکل

#### 1. irrealis

۲. انتخاب پیشوند «ب» برای نمایش وجه التزامی در تاریخ زبان فارسی بی‌جهت نبوده است. این پیشوند در دوره فارسی کلاسیک برای نمایش نمود کامل یعنی تحقق یک رویداد در زمان گذشته استفاده می‌شده است (MacKinnon, 1977; Lenepveu-Hotz, 2018; Estaji & Bubenik, 2007). در فارسی امروز، برای نمایش بیان تمایل در محقق شدن یک رویداد از همان پیشوند «ب» استفاده می‌کنیم که زمانی محقق شدن یک رویداد در زمان گذشته را به تصویر می‌کشیده است.





پس از بررسی فعل «باید» و بازنمایی آن در فرافکنی عملگر، می‌توان برخی از ویژگی‌های مهم واژگی- نحوی این فعل را به صورت (۳۱) ارائه داد. این ویژگی‌ها خود می‌توانند معیارهایی باشند برای تعیین میزان معین‌شدگی آن نسبت به فعل «خواستن» با توجه به این نکته که در ساخت آینده ترکیبی و ساخت وجهی «باید»، نشانه‌های شخص و شمار تنها به صورت یگانه در آنها نشانه‌گذاری می‌شود.

(۳۱) الف. عدم تصریف شخص و شمار در فعل «باید»: بروز ساخت‌واژه پیش‌فرض در

این فعل در ساخت‌های تصریفی گوناگون

ب. خنثی‌شدگی در برابر مقوله زمان

پ. عدم مجاورت اجباری با هسته واژگانی

و اما نکته آخر، از آنجایی که «باید» در نتیجه دستوری‌شدگی تنها به یک عملگر در ساخت لایه‌ای بند تبدیل شده است و قادر به فرافکنی ساخت موضوعی مستقل نیست، تنها در ساخت منطقی به صورت یک عملگر نمایش داده می‌شود. ساخت منطقی در شکل ۸ در (32) ذکر می‌شود که در آن وجهیت تکلیفی «باید» به صورت OBLG نمایش داده شده است.

(32) IF SBJ< TNS PRS< STA IRR< MOD OBLG< do'[1SG, [read'(1SG, dærs)]]<sup>1</sup>

#### ۴-۳-۲ «خواستن» در ساخت لایه‌ای بند

فعل «خواستن» در ساخت آینده ترکیبی چون فعل «باید» در مسیر معین‌شدگی برخی از صیغه‌های تصریفی خود را از دست داده است. از آنجایی که از این ساخت برای ارجاع به زمان آینده استفاده می‌شود، تنها ستاک حال فعل «خواستن» به کار گرفته می‌شود و ستاک گذشته آن برای شرکت در هیچ ساخت دیگری مانند آینده در گذشته مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. فعل «خواستن» در ساخت مذکور، میزبانی پیشوند التزامی «ب» را نیز از دست داده است؛ این در حالی است که در فارسی کلاسیک، این پیشوند امکان حضور در ساخت آینده را داشته است (مثال ۳۲).

(۳۲) آنچه زنده‌اند، جمله بخواهند مرد. (سبزواری، ۶۷: ۱۳۸۳)

به‌کارگیری معیارهای (۳۱) ثابت می‌کند که «خواستن» در مقایسه با «باید»، کمتر دستخوش معین‌شدگی شده است. این فعل برخلاف «باید» شکل تصریفی ثابتی ندارد و میزبان مشخصه-

1. SBJ: subjunctive, PRS: present, IRR: irrealis, OBLG: obligatory

های تصریفی شخص، شمار و زمان است. به همین دلیل است که به‌عنوان هسته تصریفی در ساخت آینده ترکیبی تلقی می‌شود. فعل «خواستن» نسبت به مقوله زمان نه‌تنها خنثی نشده است، بلکه نسبت به آن حساسیت دارد و تنها ستاک حال آن در این ساخت مورد استفاده قرار می‌گیرد. نیز برخلاف «باید»، امکان جداسازی آن از هسته واژگانی وجود ندارد و برای تشکیل ساخت آینده، هسته تصریفی و واژگانی باید در مجاورت یکدیگر باشند (مثال ۳۳). ضرورت مجاورت این دو هسته را می‌توان در حضور اجباری «خواستن» در هم‌پایگی دید (Bonami & Samvelian, 2014) (مثال ۳۴). درحقیقت، چون هسته واژگانی به‌صورت ستاک عریان ظاهر می‌شود، مجاورت آن با هسته تصریفی «خواستن» برای نمایش مقوله‌های زمان، شخص و شمار ضروری است. گفتنی است که میزان رنگ‌باختگی معنایی نیز در فعل «خواستن» در ساخت آینده کمتر از «باید» است، چراکه هنوز برای یک فارسی‌زبان، معنی «میل و طلب» در فعل «خواستن» قابل تشخیص است، گرچه نباید فعل معین «خواستن» در آینده ترکیبی و فعل واژگانی-وجهی «خواستن» در بندهای ایستا/زمان‌دار (مانند می‌خوام/برم) را خلط کنیم.

(۳۳) الف. سفرهایی در سطح رئیس‌جمهور به کشورهای همسایه خواهیم داشت.

(۱۳۹۸/۰۵/۲۸)

ب. \*سفرهایی خواهیم در سطح رئیس‌جمهوری به کشورهای همسایه داشت.

(۳۴) به وطن برخواهیم گشت و خانه‌هایمان را [\*خواهیم] ساخت.

ویژگی‌های دستوری فوق به‌درستی نشان می‌دهند که «باید» در مسیر معین‌شدگی از «خواستن» در ساخت آینده پیش افتاده است. هیچ تردیدی نیست که هر دو فعل، نمایانگر دو ساخت معین می‌باشند، اما فعل «خواستن» با توجه به میزبانی مشخصه‌های تصریفی زمان، شخص و شمار- که برآمده از ساخت‌واژه پیش‌فرض هسته واژگانی در این ساخت می‌باشد- برای تشکیل هسته (یعنی NUC) در ساخت لایه‌ای بند، باید در مجاورت هسته واژگانی قرار بگیرد. شکل ۱۰، ساخت لایه‌ای بند در جمله در آینده نزدیک فروپاشی آمریکا را خواهیم دید را نشان می‌دهد.

در شکل ۱۰، ستاک حال «خواه» علاوه بر بازنمایی عملگر زمان، بازنمایی عملگر نمود را

نیز برعهده دارد. این امر به تبعیت از خمین‌جانی فراهانی (Khomeijani Farahani, 1990)



در پایان این زیربخش ذکر چند نکته ضروری است. میرزایی (۱۳۹۳) ساخت آینده ترکیبی را براساس روابط شبکه-پیوند در دستور نقش و ارجاع، نمونه‌ای از وابستگی هسته‌ای<sup>۱</sup> در نظر می‌گیرد. اساس پیوند در رابطه وابستگی، اتکای ساختاری یک واحد زبانی بر واحدی دیگر است و تنها به دو شکل تبلور می‌یابد: وابستگی خواهر<sup>۲</sup> یا وابستگی حاشیه‌ای<sup>۳</sup> (Van Valin, 197: 2005). در وابستگی خواهر، واحد وابسته، دختر گرهی بالاتر از خود می‌باشد و زمانی اتفاق می‌افتد که آن واحد وابسته، در نقش موضوع واحد اصلی ظاهر شود، مانند مثال (36a) از زبان انگلیسی که در آن یک واحد وابسته بندی، در نقش موضوع نحوی و معنایی برای محمول shock ظاهر می‌شود. وابستگی حاشیه‌ای نیز زمانی رخ می‌دهد که واحد وابسته به-عنوان توصیفگر<sup>۴</sup> واحد اصلی به ایفای نقش پردازد؛ در واقع، واحد وابسته مانند یک افزوده برای واحد اصلی می‌باشد. در مثال (36b)، بند وابسته چون قیدی برای محمول see عمل می‌کند. در ساخت آینده ترکیبی، هیچ وابستگی از نوع خواهر دیده نمی‌شود چراکه «خواستن» تنها یک مقوله دستوری است و قابلیت فرافکنی ساخت موضوعی ندارد؛ تعیین ساخت موضوعی برعهده هسته واژگانی می‌باشد. در این ساخت، وابستگی حاشیه‌ای نیز دیده نمی‌شود. گرچه فعل «خواستن» نقش ارجاع‌دهی به زمان آینده را برای هسته واژگانی بازی می‌کند، اما حضور «خواستن» در مجاورت آن ضروری است و نمی‌توان آن را یک توصیفگر حاشیه‌ای مانند افزوده‌های زمانی قلمداد کرد؛ افزوده‌های زمانی حذف‌پذیرند ولی حذف شدن «خواستن» منجر به نادرستی شدن جمله می‌شود. لذا، «خواستن» در ساخت لایه‌ای بند، تنها فعل معینی است که حضور آن برای تشکیل هسته در فرافکنی سازه‌ای ضروری است (شکل ۱۰).

(وابستگی مرکزی: خواهر) (36) a. That she arrived late shocked everyone.

b. Kim saw Pat after she arrived at the party. (وابستگی مرکزی: حاشیه‌ای)

«خواستن» چون «باید» تنها یک عملگر است و در ساخت منطقی تنها در بازنمایی عملگر نمایش داده می‌شود. بازنمایی عملگر «خواستن» در شکل ۱۰ به صورت (37) می‌باشد که در آن نقش این عملگر به شکل ترکیبی از زمان و نمود نمایانده می‌شود.

(فروپاشی آمریکا, 1PL) see' < PERFECTIVE ASP < PRS TNS (37)

1. nuclear subordination
2. daughter subordination
3. peripheral subordination
4. modifier

## ۴-۳-۳ «داشتن» در ساخت لایه‌ای بند

در زیربخش ۲-۴ نشان دادیم که ساخت نمود مستمر یک ساخت پیاپی معین‌شده است درحالی که ساخت وجهی «باید» و آینده با توجه به اینکه از ساخت‌های متممی سرچشمه گرفته‌اند، تنها یک ساخت معین هستند. ویژگی پیاپی بودن در این ساخت خود منجر به بروز رفتارهایی شده است که می‌توان مدعی شد که درجه معین‌شدگی در ساخت مستمر درمقایسه با دو ساخت معین دیگر کمتر است. پیشتر نشان دادیم که معین‌شدگی در ساخت آینده از ساخت معین «باید» کمتر است. حال با به‌کارگیری مشخصه‌های (۳۱) نشان می‌دهیم که میزان دستوری‌شدگی در ساخت مستمر کمتر از ساخت آینده می‌باشد.

تصریف شخص و شمار برخلاف ساخت آینده، در ساخت مستمر به‌صورت دوگانه و همسان می‌باشد. منظور از دوگانه و همسان این است که تصریف شخص و شمار نه‌تنها بر روی هر دو فعل در ساخت معین نشانه‌گذاری می‌شود؛ بلکه این نشانه‌گذاری اجباراً یک-دست می‌باشد. فعل معین «داشتن» در ساخت نمود مستمر چون فعل «خواستن» در ساخت آینده به مقوله زمان حساسیت نشان می‌دهد، البته میزان این حساسیت با توجه به پیاپی بودن ساخت مستمر به‌گونه‌ای است که تصریف زمان برخلاف ساخت آینده به صورت دوگانه و همسان نشانه‌گذاری می‌شود. در ساخت مستمر برخلاف ساخت آینده، مجاورت فعل معین و فعل اصلی ضروری نیست.<sup>۱</sup> در مثال (۳۸الف)، این دو سازه در مجاورت هم قرار دارند و در مثال (۳۸ب) به‌وسیله فاعل از هم جدا شده‌اند. درجه کمتر یک‌پارچگی نحوی در ساخت مستمر را می‌توان در امکان حذف فعل «داشتن» در ساخت‌های همپایه (۳۹) مشاهده کرد. البته گفتنی است که میزان این گسستگی به دلیل تک‌بندی بودن ساخت مستمر به‌اندازه‌ای نیست که بتوان فرضاً حرف ربط «که» را میان فعل معین و اصلی قرار داد. درج «که» قطعاً به نادرستی شدن جمله می‌انجامد (مثال ۴۰).

(۳۸) الف. چرا گل‌ها دارن خشک می‌شن؟

ب. چرا دارن گل‌ها خشک می‌شن؟

(۳۹) مهسا داره درس می‌خونه و [داره] برای کنکورش آماده می‌شه.

۱. امکان جداسازی فعل معین و فعل اصلی در ساخت مستمر خدش‌های به پیاپی بودن این ساخت وارد نمی‌کند. افعال پیاپی در این ساخت‌ها می‌توانند در مجاورت یکدیگر نباشند (Aikhenvald, 2018: 92).

(۴۰) \*داشتم که می‌رفتم / \*دارم که می‌رم.

با توجه به پیایی بودن ساخت مستمر و نشانه‌گذاری همسان مشخصه‌های دستوری بر روی فعل «داشتن» و هسته‌واژگانی و اینکه فعل «داشتن» به‌عنوان یک فعل معین وظیفه‌نمایش نمود مستمر برای کل ساخت معین را برعهده دارد، نوع اتصال میان فعل «داشتن» و فعل اصلی را از نوع پیایی‌سازی هسته‌ای<sup>۱</sup> در نظر می‌گیریم (Van Valin & LaPolla, 1997: 459). نوع شبکه‌دستوری حاصل از نوع وابستگی حاشیه‌ای می‌باشد، چراکه فعل «داشتن» به‌منزله توصیفگری برای نمایش نمود در هسته‌واژگانی عمل می‌کند (Van Valin, 2005: 196-197). مهمتر اینکه در ساخت نمود مستمر با وجود پیشوند «می»- که همچنان در زبان فارسی نمایش‌گر نمود ناقص باشد- امکان حذف فعل «داشتن» در ساخت مستمر وجود دارد، مانند بافت گفت‌وگو در مثال (۴۱). امکان حذف «داشتن» در ساخت مستمر، به‌صورت رابطه‌وابستگی حاشیه‌ای در ساخت لایه‌ای بند نمایش داده می‌شود. ساخت لایه‌ای بند در ساخت مستمر، در شکل ۱۱ آمده است.

(۴۱) الف. چی کار داری می‌کنی؟

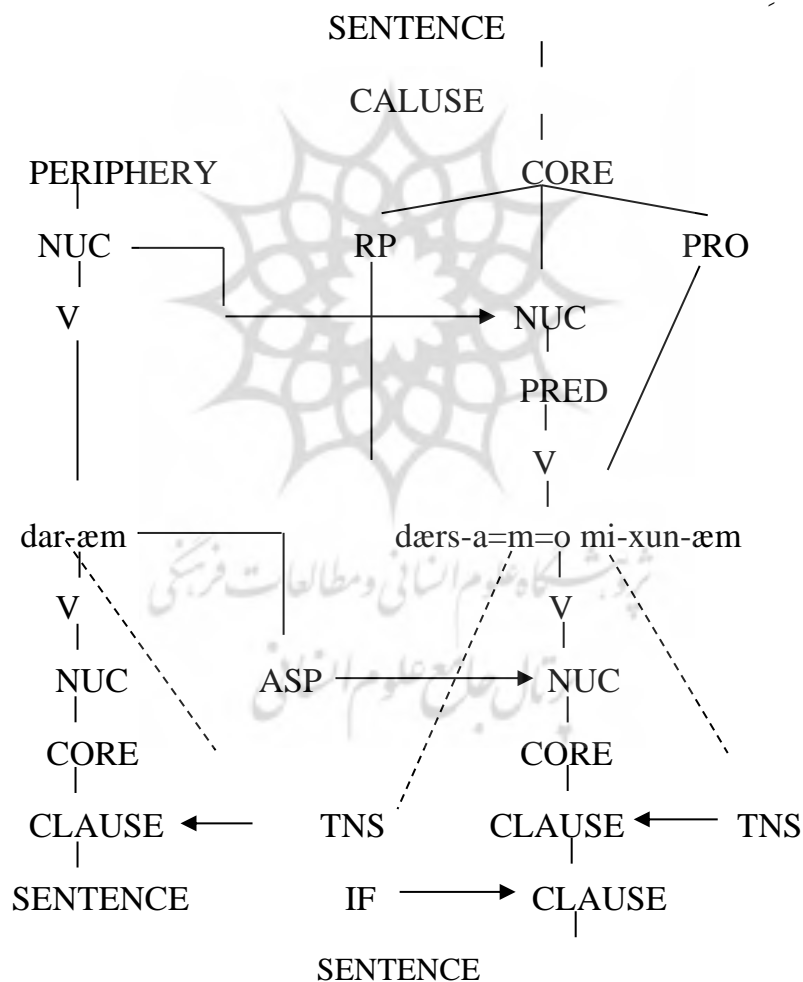
ب. [دارم] درسام می‌خونم.

ذکر چند نکته دیگر در پایان این زیربخش ضروری است. میرزایی (۱۳۹۳) رابطه‌شبکه-پیوند را در ساخت مستمر شبه‌وابستگی هسته‌ای<sup>۲</sup> معرفی می‌کند. لازم به یادآوری است که در رابطه‌شبه‌وابستگی، تسهیم اجباری حداقل یک عملگر در سطح پیوند ضروری است. نوع پیوند در این ساخت، هسته‌ای است، یعنی واحد پیوندی در محل هسته به واحد اصلی متصل می‌شود. اما نکته‌ای که در استدلال میرزایی مغفول مانده است، این است که هیچ یک از عملگرهای هسته‌ای (ر.ک. ۱۲) را نمی‌توان یافت که اجباراً میان فعل معین و فعل اصلی تسهیم شود. ممکن است جملاتی چون (۱۵پ) که در آنها، نمود به‌عنوان یک عملگر هسته‌ای به‌طور همسان نشانه‌گذاری شده است، ناقض این ادعای نگارنده باشند، ولی با دقت بیشتر درمی‌یابیم که مقوله نمود میان «داشتن» و فعل اصلی تسهیم نشده است، بلکه مستقلاً بر روی هر دو فعل نشانه‌گذاری شده است. زمانی می‌توان نوع اتصال در ساخت مستمر را شبه‌وابستگی خواند که حداقل یک عملگر واحد، هر دو هسته در شکل ۱۱ را تحت سیطره خود قرار دهد (Van

1. nuclear serialization

2. nuclear cosubordination

دارد، ولی از آنجایی که «شاید»، بیانگر وجهیت معرفتی و یک عملگر بندی است، نمی‌توان تسهیم آن را، دلیلی بر شبه‌وابستگی در ساخت مستمر دانست. گفتنی است که واحد وابسته در رابطه وابستگی می‌تواند مشخصه‌های تصریفی خود را داشته باشد (Ibid)، مانند هسته «داشتن» در شکل ۱۱ که مستقلاً تصریف زمان را در خود دارد. مضافاً اینکه هسته «داشتن» در این شکل، به دلیل رنگ‌باختگی و دستوری‌شدگی، تنها یک فعل غیرمحمولی می‌باشد؛ از این رو، گره بلافصل هسته «داشتن» تنها به صورت V نمایش داده شده است و از گره PRED به جهت محمول نبودن «داشتن» صرف نظر شده است (Van Valin, 2005: 196).



شکل ۱۱. بازنمایی «داشتن» در ساخت لایه‌ای بند (وابستگی هسته‌ای حاشیه‌ای)<sup>۱</sup>

1. ad-nuclear subordination



در شکل ۱۱، پیشوند «می» با توجه به حضور فعل «داشتن» - که نمایشگر نمود مستمر است - دیگر به صورت نشانه نمایش نمود ناقص بازنمایی نشده است و تنها به صورت یک عملگر برای نمایش وجه اخباری در فرافکنی عملگر نمایش داده شده است. لِنپوو - هتس (Lenepveu-Hotz, 2018) نشان می‌دهد که با دستوری شدگی فعل «داشتن» برای نمایش نمود استمرار در سیر تحولات زبان فارسی، پیشوند «می» از کاربرد خود در مقام نمایشگر نمود مستمر فاصله گرفته و بازنمایی وجه اخباری را برعهده گرفته است.

فعل «داشتن» مانند «باید» و «خواستن» دستوری شده می‌باشد و قادر به فرافکنی ساخت موضوعی مستقل نیست. از این رو، در ساخت منطقی تنها به صورت عملگر PROG ظاهر می‌شود. ساخت منطقی در شکل ۱۱ در (42) منظور می‌شود.

(42) IFDEC< TNSPRS< ASPPROG< do'[1SG, study'[(1SG, dærs)]]<sup>1</sup>

#### ۴-۴ «توانستن» در ساخت لایه‌ای بند

در این زیربخش نشان می‌دهیم که فعل «توانستن» کمترین میزان دستوری شدگی را در مقایسه با سه فعل دیگر دارد. ابتدا توالی دوفعلی می‌تونم برم را در نظر بگیرید. تصریف شخص و شمار به صورت همسان در هر دو فعل نشانه‌گذاری می‌شود. پس تنها با اتکا به ویژگی تصریف شخص و شمار نمی‌توان درجه دستوری شدگی را در دو فعل «توانستن» و «داشتن» سنجید. اما طبیعتاً میزان دستوری شدگی در «توانستن» کمتر از «باید» و «خواستن» می‌باشد، چراکه تصریف شخص و شمار در این دو فعل به صورت منفرد انجام می‌گیرد. حساسیت به مقوله زمان در جملاتی که با «توانستن» شکل می‌گیرند، نه تنها وجود دارد، بلکه تصریف زمان باید به صورت دوگانه انجام بگیرد (مثال‌های ۱۶). منظور از تصریف دوگانه زمان این است که هر دو فعل باید متناسب با ساختار دستوری جمله در زمان صرف شوند. حال این تصریف یا به صورت دوگانه ناهمسان<sup>۲</sup> می‌باشد مانند می‌تونستم پیام. در این جمله، «می-تونستم»، ستاک گذشته و «پیام»، ستاک حال را در خود دارند. یا این تصریف به صورت دوگانه همسان<sup>۳</sup> می‌باشد که در این صورت، فعل «توانستن» و فعل دیگر هر دو یا ستاک حال یا گذشته دارند (مثال‌های ۱۶ ا و ث). مقایسه تصریف زمان در «توانستن» با «داشتن» از تنوع

1. DEC: declarative, PROG: progressive

2. non-concordant doubled

3. concordant doubled

بیشتر صیغه‌های تصریفی زمان-محور در فعل «توانستن» و میزان دستوری‌شدگی کمتر آن نسبت به «داشتن» حکایت دارد. این درحالی است که در ساخت مستمر، علی‌رغم تصریف دوگانه زمان، این تصریف تنها به صورت همسان انجام می‌پذیرد و امکان تصریف دوگانه نا-همسان مهیا نیست.

در توالی دوفعلی می‌تونم برم، مجاورت این دو فعل ضروری نیست و سازه‌های دیگر میان این دو می‌توانند ظاهر شوند (مثال‌های ۴۳). این ویژگی درمورد فعل «داشتن»-چنانچه در مثال‌های (۳۸) دیدیم- صدق می‌کند، اما میزان یک‌پارچگی نحوی در ساخت مستمر به گونه‌ای است که امکان درج حرف ربط «که» میان فعل «داشتن» و فعل اصلی وجود ندارد (مثال ۴۰)، در صورتی که درمورد «توانستن»، می‌توان میان توالی دوفعلی، حرف ربط «که» را قرار داد. در مثال (۴۴)، درج «که» به دستوری بودن جمله آسیبی نمی‌رساند، گرچه به نظر گرایش غالب در حذف این حرف ربط می‌باشد.

(۴۳) الف. می‌تونم خونه برم.

ب. خونه می‌تونم برم.

(۴۴) گاهی اوقات حتی قبل از این که علائم این بیماری‌ها ظاهر شود، می‌توانیم [که] از طریق معاینه دهان متوجه این بیماری‌ها شویم. (جام‌جم آنلاین، ۱۳۹۸/۰۵/۳۰)

نکته دیگری تنها در مورد «توانستن» صادق است و می‌توان آن را استدلالی بر کمترین میزان دستوری‌شدگی در این فعل دانست، امکان تصریف آن در زمان آینده ترکیبی است (مثال ۴۵ الف). این خصوصیت در مورد سه فعل معین دیگر وجود ندارد. این فعل نیز قابلیت همایی با فعل معین «باید» را نیز داراست (مثال ۴۵ ب). شایان ذکر است که جملاتی چون (۴۶) را نمی‌توان ناقض این ادعا دانست چراکه در ترکیب خواهیم/خواست، با حضور همزمان فعل «خواستن» در نقش فعل معین و فعل وجهی-واژگانی روبه‌رو هستیم و فعلی که در ساخت آینده ترکیبی صرف شده است، درحقیقت، همان فعل وجهی-واژگانی «خواستن» است.

(۴۵) الف. ما خواهیم توانست مشکلاتمان را خودمان حل کنیم. (خبرگزاری موج،

۱۳۹۶/۱۰/۱۲)

ب. باید بتوانیم مشکلات را به حداقل برسانیم. (خبرگزاری موج، ۱۳۹۷/۰۹/۲۵)

(۴۶) درباره حادثه تروریستی اهواز از وزرای مربوطه توضیح خواهیم خواست. (ایسنا،

۱۳۹۷/۰۷/۰۱)

از مجموعه این شواهد چنین برمی‌آید که فعل «توانستن» به لحاظ تصریف شخص/شمار، حساسیت به مقوله زمان، یک‌پارچگی نحوی و همایی با افعال معین دیگر کمترین درجه دستوری‌شدگی را در مقایسه با سه فعل دیگر داراست به نحوی که می‌توان ادعا کرد علی‌رغم رنگ‌باختگی معنایی نسبی در این فعل و گام نهادن آن در مسیر معین‌شدگی (ر.ک. زیربخش ۴-۲)، هنوز از منظر نحوی، قابلیت تشکیل یک ساخت معین را نیافته است. ساخت معین به-لحاظ نحوی، یک ساخت تک‌بندی است که حداقل از یک فعل واژگانی برای تزریق محتوای واژگانی و یک فعل معین برای تزریق نقش دستوری (چون زمان، نمود، وجهیت و غیره)، به کل ساخت تشکیل شده است (Anderson, 2006: 7). این در حالی است که امکان درج حرف ربط «که» در جملاتی چون (۴۴) به وضوح بر دوبندی بودن آنها دلالت می‌کند. از این-روست که با فعل «توانستن»، علی‌رغم لازم بودن آن از نگاه نحوی، همچون یک فعل متعدی از نگاه معناشناختی برخوردار می‌شود. به سخنی دیگر، این فعل، یک محمول‌کنترلی دوظرفیتی است که می‌تواند یک بند زمان‌دار یا بی‌زمان (مانند ترکیب می‌توان دید) را به عنوان متمم خود برگزیند.

برای نمایش ساخت لایه‌ای بند در ساخت کنترلی «توانستن» باید در نظر داشته باشیم که چه فعل «توانستن» و چه فعلی که هسته معنایی بند متمم را تشکیل می‌دهد، هر دو محتوای واژگانی دارند، لذا دو محمول مستقل هستند که هر یک ساخت موضوعی مربوط به خود را فرافکنی می‌کند، البته در این دو ساخت موضوعی، شرط فاعل یکسان جاری است، یعنی فاعل به عنوان یک موضوع معنایی بین دو ساخت موضوعی تسهیم و هم‌نمایه می‌شود. با توجه فرافکنی ساخت موضوعی مستقل، تسهیم اجباری فاعل و امکان درج اختیاری «که»، نوع پیوند و شبکه را در این ساخت کنترلی، هم‌پایگی مرکزی در نظر می‌گیریم. دو نکته لازم به ذکر است. گرچه متمم بندی در این ساخت یک موضوع معنایی مرکزی برای محمول «توانستن» می‌باشد، اما در ساخت لایه‌ای بند، به صورت موضوع نحوی مرکزی بازنمایی نمی‌شود (Van Valin, 2005: 190)؛ از این رو، تلقی رابطه وابستگی در این ساخت ناصحیح است. نکته دوم این است که در این ساخت کنترلی، می‌توان عملگری چون «باید» را یافت که تنها بر محمول

«توانستن» سیطره دارد و شرایط تشکیل رابطه هم‌پایگی مرکزی را فراهم سازد، مانند مثال (۴۷). در این مثال، تفسیر جمله چنین است: این الزام برای ایجاد توانمندی در گوینده برای یادگیری زبان انگلیسی ضروری است، ولی هیچ تضمینی برای یادگیری آن وجود ندارد. ساخت لایه‌ای بند در مثال (۴۷) در شکل ۱۲ ترسیم می‌شود. با توجه به اینکه «توانستن» خود یک محمول دوموضوعی است، ساخت منطقی در شکل ۱۲ را بدون بازنمایی عملگرها در (48) نمایش می‌دهیم.

(۴۷) من باید بتونم انگلیسی‌رُ یاد بگیرم.

(48)  $tævanestan'(1SG_i, [do', [1SG_i, [yad.gereftæn'(1SG_i, ENG)]])$

حال بعد از ترسیم ساخت لایه‌ای بند در ساخت‌های دستوری موردنظر معیارهایی را که به کمک آنها میزان معین‌شدگی در آن ساخت‌ها را سنجیدیم به صورت ۵۱-۴۹ خلاصه می‌کنیم:

(۴۹) تصریف شخص و شمار در ساخت معین

$\neq$  میزان معین‌شدگی در ساختی که در آن تصریف شخص/شمار به صورت یگانه صورت می‌گیرد، بیشتر از ساختی است که در آن تصریف شخص/شمار به صورت دوگانه صورت می‌گیرد. براساس این معیار، میزان معین‌شدگی در ساخت معین «باید» و ساخت معین «خواستن» بیشتر از دو ساخت دیگر است.

$\neq$  میزان معین‌شدگی در ساختی که تصریف یگانه شخص/شمار بر روی فعل واژگانی می‌نشیند (یعنی رده فعل واژگانی-هسته) بیشتر از ساختی است که در آن تصریف یگانه شخص/شمار بر روی فعل معین می‌نشیند (یعنی رده معین-هسته). بر اساس این معیار، میزان معین‌شدگی در ساخت معین «باید» بیشتر از ساخت معین «خواستن» است.

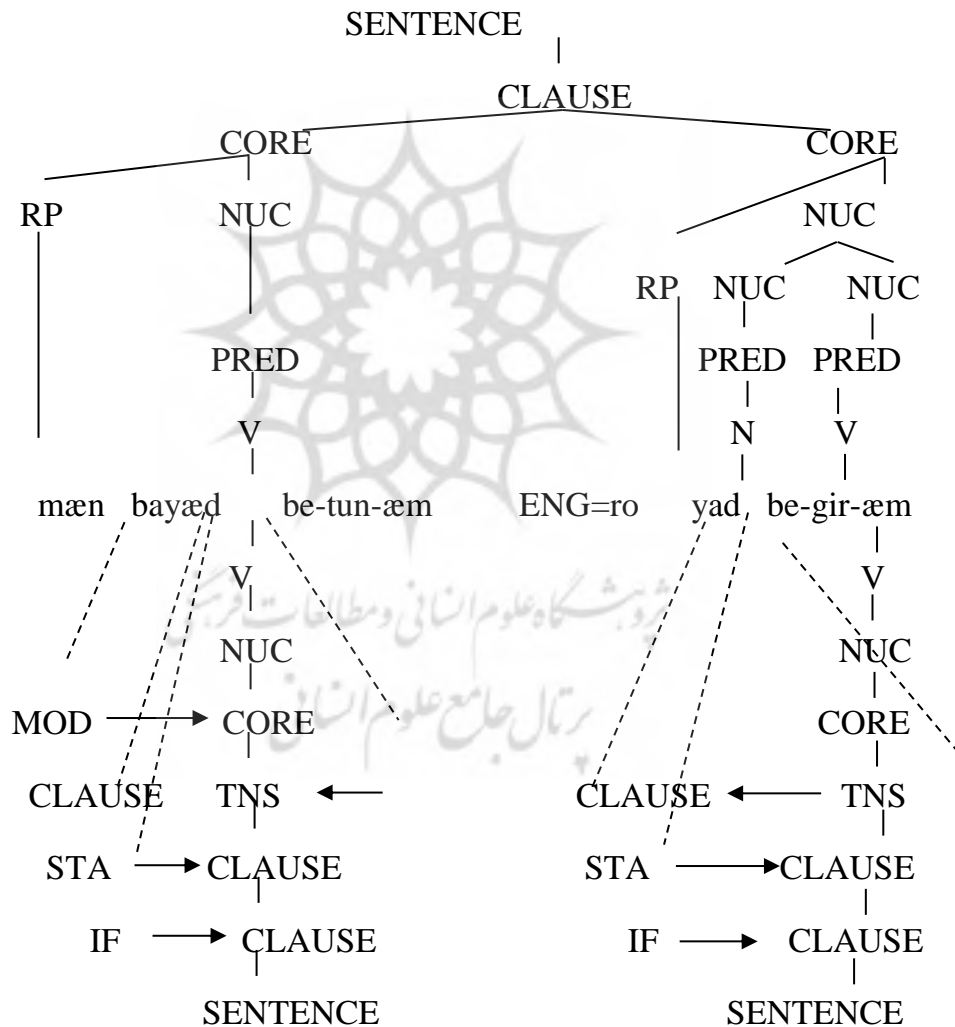
(۵۰) حساسیت به مقوله زمان

$\neq$  میزان معین‌شدگی در ساختی که در آن فعل معین نسبت به مقوله زمان خنثی شده باشد، بیشتر است نسبت به ساختی در آن همچنان حساسیت به مقوله زمان وجود دارد. براساس این معیار، ساخت معین «باید» بالاترین درجه معین‌شدگی را داراست.

$\neq$  میزان معین‌شدگی در ساختی که تصریف در آن به صورت یگانه نشانه‌گذاری شود بیشتر از ساختی است که تصریف زمان در آن به صورت دوگانه نشانه‌گذاری می‌شود. براساس این

معیار، میزان معین شدگی در ساخت معین «خواستن» بیشتر از ساخت های معین «داشتن» و ساخت کنترلی «توانستن» است.

میزان معین شدگی در ساختی که تصریف دوگانه زمان در آن به صورت همسان صورت می گیرد بیشتر از ساختی است که تصریف دوگانه زمان در آن می تواند به صورت ناهمسان نیز صورت گیرد. براساس این معیار، میزان معین شدگی در ساخت معین «داشتن» بیشتر از ساخت کنترلی «توانستن» است.



شکل ۱۲- ساخت لایه ای بند در «توانستن» (هم پایگی مرکزی)

(۵۱) یک پارچگی نحوی (مجاورت هسته واژگانی و هسته تصریفی + درج حرف ربط)  $\neq$  میزان معین‌شدگی در ساختی که مجاورت فعل معین و اصلی در آن ضروری باشد، بیشتر است از ساختی که در آن مجاورت این دو ضروری نباشد. براساس این معیار، معین-شدگی در ساخت معین «خواستن» بیشتر از ساخت معین «داشتن» و ساخت کنترلی «توانستن» است.

$\neq$  میزان معین‌شدگی در ساختی که مجاورت فعل معین و اصلی در آن ضروری نباشد؛ از طرفی، امکان درج «که» میان آن دو وجود نداشته باشد، بیشتر از ساختی است که در آن امکان درج «که» میان فعل معین و اصلی غیرمجاور وجود دارد. براساس این معیار، معین-شدگی در ساخت معین «داشتن» بیشتر از ساخت کنترلی «توانستن» است.

گفتنی است که معیار (۵۱) قابلیت تعمیم به ساخت معین «باید» را ندارد. فعل «معین» باید در مسیر مقوله‌زدایی قرار گرفته است و علی‌رغم عدم ضرورت مجاورت آن با فعل اصلی و نتیجتاً جابه‌جایی آزادانه آن در حوزه پیش‌فعلی چون قیود وجهی مانند «قطعاً، احتمالاً، مطمئناً»، از بالاترین میزان معین‌شدگی برخوردار می‌باشد.

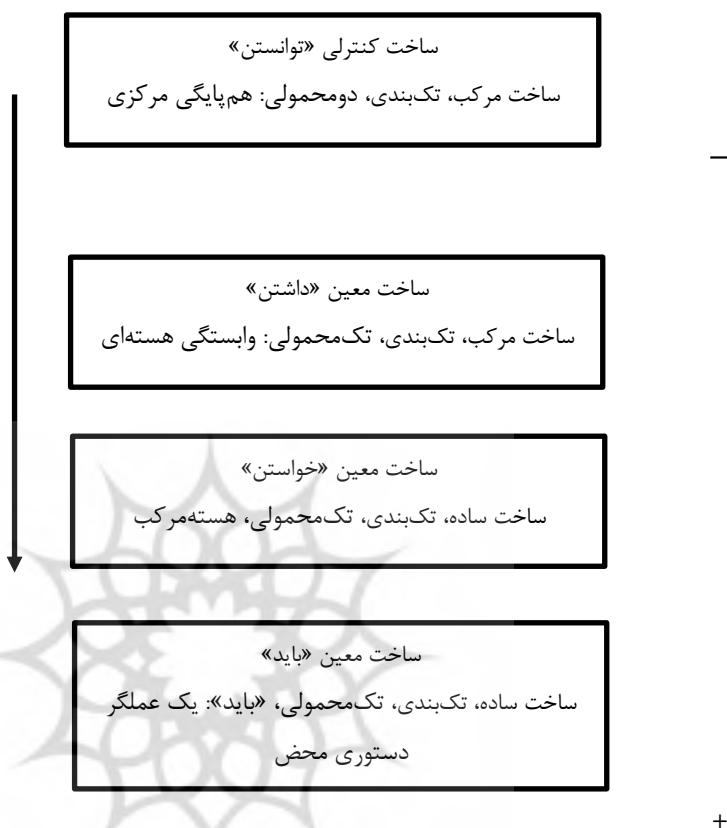
## ۵. نتیجه‌گیری

هدف از این پژوهش یافتن پاسخ برای این پرسش بود که چگونه ابزارهای دستوری در دستور نقش و ارجاع می‌توانند درجات مختلف معین‌شدگی را بازنمایی کنند. بعد از بررسی پیشینه پژوهش دریافتیم که هر یک از افعال معین چهارگانه در مسیر معین‌شدگی گام نهاده‌اند و سپس با به‌کارگیری برخی از ویژگی‌های واژی-نحوی در ساخت‌های موردنظر (ر.ک. ۵۱-۴۹) نشان دادیم که میزان معین‌شدگی در هریک از افعال معین متفاوت است. بالاترین میزان معین‌شدگی در ساخت معین «باید» تبلور یافته است و این میزان به تدریج در ساخت‌های معین «خواستن» و «داشتن» و نیز ساخت کنترلی «توانستن» کاهش یافته است. نکته جالب در اینجا است که بازنمایی متفاوت هر یک از این افعال در ساخت لایه‌ای بند، انعکاس درجات متفاوت معین‌شدگی آنها می‌باشد. ساخت کنترلی «توانستن» با نمایش کمترین میزان معین-شدگی، در مفهوم عام، ساختاری دو‌بندی دارد. تفسیر این جمله در دستور نقش و ارجاع، تشکیل یک ساخت تک‌بندی و دو محمولی<sup>۱</sup> از نوع هم‌پایگی مرکزی می‌باشد (شکل ۱۲)، یعنی هر محمول علاوه بر تسهیم موضوع اول خود یا همان فاعل، ساخت موضوعی مستقل خود را

در کل ساخت فرافکنی می‌کند (ر.ک. ۴۸). ساخت نمود مستمر با نمایش درجه بیشتری از معین‌شدگی در مقایسه با ساخت کترلی «توانستن»، یک ساخت مرکب تک‌بندی و تک‌محمولی<sup>۱</sup> را تشکیل می‌دهد که در آن، دو هسته با هم پیوند برقرار می‌کنند (شکل ۱۱)؛ هسته «داشتن» به دلیل معین‌شدگی قادر به فرافکنی ساخت موضوعی خود نیست (ر.ک. ۴۲). مطابق با سلسله‌مراتب میان بندی نحوی (شکل ۵)، استحکام/پیوستگی نحوی در وابستگی هسته‌ای به-مراتب فراتر است از استحکام نحوی در هم‌پایگی مرکزی. در ساخت آینده، برخلاف دو ساخت پیشین با یک ساخت مرکب، دیگر روبه‌رو نیستیم. آینده ترکیبی یک ساخت ساده تک-بندی و تک‌محمولی<sup>۱</sup> می‌باشد که در آن فعل معین «خواستن» در مجاورت با هسته بند یا همان محمول، یک هسته مرکب<sup>۱</sup> را تشکیل می‌دهد (شکل‌های ۷ و ۱۰). در این ساخت، فعل معین «خواستن» نیز قابلیت فرافکنی ساخت موضوعی ندارد (ر.ک. ۳۷). ساخت معین «باید» مانند ساخت آینده، یک ساخت ساده تک‌بندی و تک‌محمولی<sup>۱</sup> می‌باشد؛ تفاوت در این است که فعل «باید» در این ساخت به اندازه‌ای از معین‌شدگی رسیده است که برخلاف سه ساخت دیگر، تنها در فرافکنی عملگر بازنمایی می‌شود (شکل‌های ۸ و ۹). این فعل چون «خواستن» و «داشتن» ساخت موضوعی مستقل ندارد و تنها در بازنمایی عملگر در ساخت منطقی نمایش داده می‌شود (ر.ک. ۳۲). پس می‌توان نتیجه گرفت که ساخت لایه‌ای بند، متشکل از فرافکنی سازه‌ای و فرافکنی عملگر، به‌همراه نظریه اتصال بند- که میزان استحکام نحوی را در روابط شبکه-پیوند بازنمایی می‌کند- جملگی ابزارهای دستوری توانمندی در دستور نقش و ارجاع برای نمایش صوری درجات مختلف معین‌شدگی می‌باشند. در دستور نقش و ارجاع، نزدیک‌تر شدن هرچه بیشتر یک واحد زبانی به فرافکنی عملگر از بیشتر بودن میزان دستوری‌شدگی در آن واحد حکایت دارد. شکل (۱۳) پیوستار معین‌شدگی در ساخت‌های چهارگانه را به تصویر می‌کشد. جهت معین‌شدگی در ساخت لایه‌ای بند در این افعال از مرکز به هسته در فرافکنی سازه‌ای و از هسته در فرافکنی سازه‌ای به عملگر محض در فراکنی عملگر می‌باشد.

---

1. complex nucleus



شکل ۱۳- پیوستار معین‌شدگی در ساخت‌های چهارگانه

کتابنامه

- ۱- اخلاقی، فریار، (۱۳۸۶). "بایستن، شدن و توانستن: سه فعل وجهی در فارسی امروز"، دستور، ش. ۳، صص. ۸۲-۱۳۲.
- ۲- استاجی، اعظم، (۱۳۸۵). "گذر از مالکیت به نمود در زبان فارسی"، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش. ۱۹(۱۶)، صص. ۱-۱۵.
- ۳- انوشه، مزدک، (۱۳۹۷)، "نمود دستوری در ساخت فعل‌های پیاپی در زبان فارسی: رویکردی کمیته‌گرا"، پژوهش‌های زبان‌شناسی، س. ۱۱، ش. ۲۰، صص. ۷۳-۹۱.



- ۴- باطنی، محمدرضا، (۱۳۴۸). *توصیف ساختمان دستور زبان فارسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۵- خانلری، پرویز، (۱۳۷۷). *تاریخ زبان فارسی*. تهران: انتشارات فردوس.
- ۶- داوری، شادی، (۱۳۹۴). "از اجبار تا یقین، تکوین و تحول معنای وجهی «باید» بر اساس فرایند معین‌شدگی"، *جشن‌نامه دکتر کورش صفوی*، تهران: انتشارات سیاه‌رود، صص. ۱۱۱-۱۵۱.
- ۷- ----- و نغزگوی کهن، مهرداد، (۱۳۹۵). "از اراده تا آینده: دستوری‌شدگی زمان آینده در فارسی"، *زبان‌شناخت*، س. ۷، ش. ۱۳، صص. ۵۹-۸۷.
- ۸- ----- و نغزگوی کهن، مهرداد، (۱۳۹۶). *افعال معین در زبان فارسی: رویکرد معین-شدگی*، تهران: انتشارات نویسه.
- ۹- راسخ‌مهند، محمد، (۱۳۹۳). "پیدایش افعال دوگانه در زبان فارسی"، *زبان‌شناسی تطبیقی*، س. ۴، ش. ۷، صص. ۶۹-۹۵.
- ۱۰- سبزواری، مهدی، (۱۳۸۳). "دستوری‌شدن افعال کمکی فارسی نوین"، *فرهنگ*، ش. ۴۹-۵۰، صص. ۵۵-۸۲.
- ۱۱- محمودی بختیاری، بهروز، (۱۳۸۷). "ساختواژه افعال شاید و باید در زبان فارسی"، *دستور*، ش. ۴، صص. ۱۵۲-۱۶۹.
- ۱۲- میرزایی، آزاده، (۱۳۹۳). "فعل‌های چندپاره زبان فارسی"، *علم زبان*، س. ۲، ش. ۲، صص. ۵۳-۷۰.
- ۱۳- نغزگوی کهن، مهرداد، (۱۳۸۹). "افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی"، *ادب‌پژوهی*، ش. ۱۴، صص. ۹۳-۱۱۰.
- ۱۴- همایون‌فر، مژگان، (۱۳۹۲). "بررسی روند دستوری‌شدگی فعل‌های وجهی زبان فارسی براساس پارامترهای لمان"، *دستور*، ش. ۹، صص. ۵۰-۷۳.

15- Aikhenvald, Alexandra. 2018. *Serial Verbs*. Oxford: OUP.

16- Anderson, Gregory. 2006. *Auxiliary Verb Constructions*. Oxford: OUP.

17- Bonami, Oliver & Samvelian, Pollet. 2014. The diversity of inflectional periphrasis in Persian. *Journal of Linguistics* 51(2), 327-382.

18- Davari, Shadi & Naghzguy-Kohan, Mehrdad. 2017. The grammaticalization of progressive aspect in Persian. In *The Grammaticalization of Tense, Aspect, Modality and Evidentiality: A Functional Perspective*, Kees Hengeveld, Heiko Narrog & Hella Olbertz (eds), 163-190. Berlin: De Gruyter.

- 19- Estaji, Azam & Bubenik, Vit. 2007. On the development of the tense/aspect in Early New and New Persian. *Diachronica* 24(1), 31-55.
- 20- Ghafar Samar, Reza & Bhatia, Tej. 2017. The future of 'future': A Persian perspective on grammaticalization of future marking. *Asia-Pacific Language Variation* 3(2), 130-159.
- 21- Haspelmath, Martin. 1998. The semantic development of old presents new futures and subjunctive without grammaticalization. *Diachronica* 15(1), 29-62.
- 22- Heine, Bernd. 1993. *Auxiliaries: Cognitive Forces and Grammaticalization*. Oxford: OUP.
- 23- Hiene, Bernd & Narrog, Heiko. 2010. Grammaticalization and linguistic analysis. In *The Oxford Handbook of Linguistic Analysis*, Bernd Heine & Heiko Narrog (eds), 401-423. Oxford: OUP.
- 24- -----, 2011. *The Oxford Handbook of Grammaticalization*. Oxford: OUP.
- 25- Hopper, Paul & Traugott, Elizabeth. 2003. *Grammaticalization*. Cambridge: CUP.
- 26- Ilkhanipour, Negin. 2017. On subjunctive clauses and irrealis mood in Persian. *Canadian Journal of Linguistics* 63(1), 100-111.
- 27- Jahani, Carina. 2008. Expressions of future in Classical and New Modern Persian. In *Aspects of Iranian Linguistics*, Simin Karimi, Donald Stilo & Vida Samiian (eds), 175-153, New Castle: Cambridge Scholars Publishing.
- 28- Kailuweitm Rolf, Wiemer, Björn, Staudinger, Eva & Matasović, Ranko. 2008. *New Applications of Role and Reference Grammar: Diachrony, Grammaticalization and Romance languages*. New Castle: Cambridge Scholars Publishing.
- 29- Khomeijani Farahani, Ali Akbar. 1990. A Syntactic and Semantic Study of the Tense and Aspect System of Modern Persian. PhD dissertation, the University of Leeds.
- 30- Kuteva, Tania. 2001. *Auxiliation: An Enquiry into the Nature of Grammaticalization*. Oxford: OUP.
- 31- Lehmann, Christian. 2002. *Thoughts on Grammaticalization*. Arbeitspapiere des Seminars für Sprachwissenschaft der Universität Erfurt [Working papers of the Department of Linguistics of the University of Erfurt].
- 32- <https://www.christianlehmann.eu/publ/ASSidUE09.pdf>
- 33- Lenepveu-Hotz, Angès. 2010. Des verbes modaux persans et de l'évolution de leur construction entre les Xe et XVIe siècles [Persian modal verbs and the evolution of their construction between the 10th and 16th centuries]. *Studia Iranica* 39(1), 79-107.
- 34- ----- 2018. Evolution of the subjunctive in New Persian (10th–20th): From disappearance to reappearance. *Folia Linguistica Historica* 39(2), 421-440.
- 35- MacKinnon, Colin. 1977. The New Persian Preverb bi-. *Journal of the American Oriental Society* 97(1). 8-26.
- 36- Nematollahi, Narges. 2014. Development of the progressive construction in Modern Persian. In Proceedings of the 1st Conference on Central Eurasian

- Languages and Linguistics, Öner Özçelik & Amber Kennedy Kent (eds), 102-114. Bloomington, Indiana: Indiana University.
- 37- Taleghani, Azita. 2008. *Modality, Aspect and Negation in Persian*. Amsterdam: John Benjamins.
- 38- Vafaeian, Ghazaleh. 2018. *Progressives in Use and Contact*. PhD dissertation, Stockholm University.
- 39- Van Valin, Robert. 2005. *Exploring the Syntax-Semantics Interface*. Cambridge: CUP.
- 40- Van Valin, Robert & LaPolla, Randy. 1997: *Syntax: Structure, Meaning and Function*. Cambridge: CUP.



## **Role and Reference Grammar and Grammaticalization: A Perspective from Auxiliation in Persian**

**Farhad Moezipour  
Shahroud University<sup>1</sup>**

**Received:2019/8/25    Accepted:2020/3/26**

### **Abstract**

This study is concerned with a formal representation of auxiliation in four auxiliary constructions in Persian. These include the modal ‘bayad’ construction, the future tense ‘khashtan’ construction, the aspectual ‘dashtan’ construction, and the modal ‘tavanestan’ construction. Conducted within a Role and Reference Grammar framework, the study explored the degree of grammaticalization in each construction utilizing three parameters of person/number inflection, tense-sensitivity, and contiguity. Each construction reacts differently with respect to these parameters to the extent that the auxiliary verb in the relevant construction receives a distinctive syntactic treatment in the layered structure of the clause. ‘Bayad’ is taken to be a fully developed operator exclusively projected in the operator projection. ‘Khashtan’, together with the lexical head, forms a complex nucleus demonstrating tense-inflection as well in the operator projection. ‘Dashtan’, constituting a non-predicating nucleus, stands in an ad-nuclear subordinate relation to the lexical head in the progressive construction. ‘Tavanestan’ is the only modal verb within this quadripartite division that fails to constitute an auxiliary construction due to the fact that it predicates a separate argument structure of its own in the spirit of the least amount of semantic bleaching. These all attest to the fact that the syntactic projection of each auxiliary verb in the layered structure of the clause is a reflection of the degree of grammaticalization in the relevant auxiliary construction.

**Keywords:** Grammaticalization, Auxiliation, Progressive Construction

---

1- Fm59i@gmail.com